

استانداردهای دوگانه اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس

(نگاهی بر پیمان ماستریخت با نکیه بر حقوق بشر و انرژی هسته‌ای)

مرضیه اخلاصی^۱

چکیده

مسئله اصلی مقاله کنونی، تشریح و تحلیل راهبردها و استانداردهای دوگانه سیاسی اتحادیه اروپا، در راستای سیاست خارجی و امنیتی مشترک و بر مبنای معاهده ماستریخت است. چون اتحادیه اروپا از زمان‌های گذشته با منطقه خلیج فارس، دارای روابط راهبردی و استراتژیک بوده و در روابط اتحادیه اروپا با کشورهای مختلف واقع در منطقه خلیج فارس و به طور خاص جمهوری اسلامی ایران، به ویژه طی سالیان اخیر، این تناقض و استانداردهای دوگانه خود را بسیار واضح و آشکار نشان می‌دهد، این منطقه برای تحقیق و مقاله پیش‌رو انتخاب شده است. همچنین لازم به ذکر است که اتحادیه اروپا ادعای جایگاه ویژه‌ای برای رعایت حقوق بشر در عملکرد و ساختار خود قائل است و ظاهراً تلاش‌های آشکاری برای حفظ حقوق بشر (مطابق تعاریف خودشان) در مقررات نهادهای مختلف این اتحادیه دیده می‌شود. برای نمونه، این اتحادیه، شرط پیوستن کشورهای اروپایی به اتحادیه و بهره‌مندی آنها از امکانات آن را رعایت حقوق بشر تعیین کرده و حتی در تمامی معاهدات خود با سایر کشورها، شرطی را در مورد رعایت این حقوق می‌گنجانند. بر همین اساس، چون حقوق بشر و در ادامه انرژی هسته‌ای

به عنوان دو اصل مهم در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا به خصوص در روابط با کشورهای منطقه خلیج فارس همواره مورد تأکید آن‌ها بوده و از مسائل مهم و حساس در روابط سیاسی می‌باشد، این موضوع در مقاله حاضر، مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین این نکته مهم است که به نظر می‌رسد اتحادیه اروپا با سوءاستفاده از حقوق بشر و انرژی هسته‌ای و اتخاذ سیاست‌های دوگانه، در صدد است منافع و اهداف خود در سیاست خارجی و امنیتی مشترک را در دنیا پیاده کند.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی و امنیتی مشترک، اتحادیه اروپا، جمهوری اسلامی ایران، حقوق بشر، انرژی هسته‌ای، کشورهای عربی خلیج فارس.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



مقدمه

پیمان اتحادیه اروپا یا به طور غیررسمی «پیمان ماستریخت»، در تاریخ ۷ فوریه ۱۹۹۲ در شهر ماستریخت کشور هلند و پس از مذاکرات انجام شده در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۹۱ بین کشورهای اروپا امضا و در تاریخ ۱ نوامبر ۱۹۹۳ به اجرا گذاشته شد و جامعه اروپا به اتحادیه اروپا تغییر نام داد. هدف این تغییر و تحول، فرارفتن از همکاری‌های صرفاً اقتصادی و تبدیل اروپا به یک نظام سیاسی و حقوقی واحد بود. پیمان ماستریخت، مفهوم شهروندی اروپایی و سیاست خارجی واحدی را پایه‌ریزی کرد و مقام‌های کشورهای عضو را موظف به همکاری قضایی نزدیک‌تر با یکدیگر نمود. این پیمان منجر به ایجاد اتحادیه اروپا و خلق واحد پول مشترک یورو شد و اروپا را برای رسیدن به وحدت کامل تا سال ۱۹۹۹ تجهیز کرد.

اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۳ و بعد از معاهده ماستریخت، سیاست خارجی و امنیتی مشترکی را تدوین کرد و آن را ارتقاء داد و در کنار دو ستون قدیمی اتحادیه یعنی جامعه اقتصادی و امور قضایی، سیاست خارجی و امنیتی مشترک، به رکن سوم اتحادیه تبدیل شد. در واقع پیمان ماستریخت، اروپا را برای رسیدن به وحدت کامل تجهیز کرد و در این پیمان، یکی از معاهدات پایه‌ای برای تشکیل اتحادیه اروپا تصویب شد. سه ستون اصلی پیمان ماستریخت عبارتند از:

۱. ایجاد اروپای شهروندان (به جای اروپای حقوق‌دانان و سیاست‌مداران)،
۲. وحدت پولی تا سال ۱۹۹۷ یا حداکثر ۱۹۹۹،
۳. سیاست خارجی و امنیتی مشترک پیمان ماستریخت، قدرت بسیار بیشتری به نهادهای اروپایی داد. اهداف سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا (cfsp) در معاهده ماستریخت، در قالب عباراتی ناظر بر حفاظت از ارزش‌های مشترک، منافع بنیادی و حفظ صلح و تقویت بین‌المللی و اشاعه همکاری‌های بین‌المللی آورده شده است، اما در واقع سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا، نشانگر تعهد قوی‌تری از جانب اعضا بود. (میردامادی، ۱۳۸۸: ۱۰۱)

اتخاذ سیاست‌ها و انجام اقدامات مشترک از طریق رأی‌گیری یا اکثریت مؤثر در شورای اروپا و نیز پرداختن به مسائل امنیتی و نهادینه شدن در ساختارهای اتحادیه اروپا، از جمله تعهدات کشورهای عضو است.



اتحادیه اروپا در برگیرنده کشورهایی است که به اصطلاح دارای اصول، ارزش‌ها، هنجارها و فرهنگ مشترک هستند، به گونه‌ای که قرار است در سیاست خارجی و امنیتی مشترک این اتحادیه، اصولی مانند دموکراسی، حقوق بشر، مردم‌سالاری و حاکمیت قانون مطرح باشد. اهمیت این اصول به اندازه‌ای است که اتحادیه اروپا در رابطه با کشورهای دیگر، بر این اصول تأکید کرده است.

سیاست خارجی اتحادیه اروپا توسط سرویس‌های دیپلماتیک اتحادیه اروپا، اعمال می‌شود و سعی دارد تا ایده‌ها، هنجارها و ارزش‌های اتحادیه در مورد سیاست خارجی را به دنیا معرفی کند. سرویس خارجی اروپا قرار است معرف هویت اروپایی باشد و آنچه را که اروپا برای ثبات، امنیت و توسعه جهان در نظر دارد، اجرایی کند.

لذا بدین منظور، برای تدوین سیاست خارجی مشترک، نهادها و سازوکارهای تصمیم‌گیری مشترک برای اتحادیه اروپا، تشکیل شد و در همین مسیر، تعریف مشترکی از اهداف حاکم بر سیاست خارجی مشترک ارائه دادند. (تقی‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۲۳)

تکامل بعدی سیاست خارجی واحد اروپایی در سال ۲۰۰۹ با پیمان لیسبون اتفاق افتاد. در این پیمان، نهادی با عنوان «مقام عالی‌رتبه اتحادیه اروپا برای روابط خارجی و سیاست امنیتی» شکل گرفت. این نهاد در عمل نوعی وزارت خارجه یا نهاد دیپلماتیک برای اتحادیه اروپا است. کاترین اشتون، اولین مسئول این نهاد بود که در سال ۲۰۱۴ جای خود را به فدریکا موگرینی داد. لازم به ذکر است که اتحادیه اروپا، حقوق بشر را در سیاست خارجی خود گنجانده و به همین دلیل است که حقوق بشر نقش دوگانه‌ای را در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا ایفا می‌کند. به این معنا که حمایت، تقویت و اشاعه حقوق بشر، هم به عنوان یکی از اهداف اولیه سیاست خارجی مشترک اروپا و هم ابزاری برای رسیدن به منافع مشترک اروپا چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح بین‌المللی شناخته شده است.

با توجه به این‌که طی سالیان گذشته، کشورهای حوزه خلیج فارس در روابط خارجی و سیاست خارجی اتحادیه اروپا، از جایگاه و نقش ویژه و خاصی برخوردار بوده‌اند؛ لذا در این مقاله، بررسی روابط خارجی و سیاست خارجی اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به عنوان هدف، مورد بررسی قرار گرفته است. آن چیزی که اهمیت دارد این است که طی بررسی‌های انجام شده در روابط اتحادیه اروپا با ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، همواره استانداردهای دوگانه زیادی به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند حقوق بشر، انرژی هسته‌ای و روابط با اسرائیل



وجود دارد و تفاوت‌های زیادی را در این خصوص شاهد بوده‌ایم. لذا در این مقاله درصددیم به بررسی رویکرد متناقض و علل اتخاذ استانداردهای دوگانه سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپا بپردازیم و با ارائه تحلیل و اشاره به برخی موارد مشخص، این تناقض و تفاوت را مورد کنکاش دقیق قرار دهیم.

به این علت که طی سالیان اخیر به‌ویژه در سال ۲۰۲۰، اتحادیه اروپا به دلیل موضوعات حقوق بشری و هسته‌ای و نیز چالش اصلی در روابط اتحادیه اروپا با ایران و اختلاف میان اعضا، ناگزیر تصمیمات دوگانه‌ای را در قبال کشورها اتخاذ کرده و پیش‌گیری از ایجاد تنش در روابط با آمریکا و حتی رژیم صهیونیستی نیز در بسیاری مواقع در نحوه تصمیم‌گیری‌های اتحادیه اروپا و در نهایت اتخاذ استاندارد دوگانه بسیار تأثیرگذار بوده، سؤال اصلی در مقاله پیش‌رو، این است که علل اتخاذ رویکرد متناقض در سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس چیست؟ فرضیه پژوهش این است که اختلافات مبنایی، استراتژیک، عمیق و راهبردی در سیاست خارجی اتحادیه اروپا و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و در عین حال نقاط اشتراک گسترده بین سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپا و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، باعث شده تا تناقض و استاندارد دوگانه را در سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس شاهد باشیم.

در سازمان‌دهی مقاله، در بخش اول به بیان چارچوب نظری و طرح دیدگاه نهادگرایی نولیبرال پرداخته شده و بخش دوم، به معرفی مختصر پیمان ماستریخت و سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا اختصاص یافته است. در بخش سوم مقاله، به بررسی مختصر روابط ایران و اتحادیه اروپا و موضوع حقوق بشر در رابطه ایران و اروپا پرداخته شده و در بخش چهارم، روابط اتحادیه اروپا و کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس در موضوع حقوق بشر، مورد مذاقه قرار می‌گیرد. بخش پنجم نیز شامل مقایسه موضع‌گیری اتحادیه اروپا در قبال ایران و کشورهای عربی خلیج فارس در موضوع انرژی هسته‌ای خواهد بود و در نهایت در بخش ششم، دلایل استانداردهای دوگانه اتحادیه اروپا در قبال ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌شود.



چارچوب نظری؛ نهادگرایی نولیبرال

رویکرد نظری مقاله حاضر، متکی بر نظریه نهادگرایی نولیبرال است. چرایی انتخاب این نظریه به عنوان چارچوب نظری، به آن دلیل است که مقاله قصد دارد سیاست خارجی یک سازمان مانند اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس را از ابعاد مختلف با تأکید بر حقوق بشر و انرژی هسته‌ای بررسی کند. این نظریه نگاه ویژه‌ای به سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی دارد و به نقش آن در بین کشورها و نیز درون کشورها اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. تأکید بر مؤلفه‌های منفعت، عقلانیت، همکاری در ابعاد گوناگون سیاست خارجی اتحادیه اروپا و نزدیکی این مؤلفه‌ها با گزاره اصلی نهادگرایی نولیبرال و قرابت هر چه بیشتر مؤلفه‌های فوق با نهاد قدرتمندی چون اتحادیه اروپا، دلیل عمده برگزیدن این نظریه به عنوان چارچوب نظری در مقاله پیش رو می‌باشد.

نظریه نهادگرایی نولیبرالیسم، ترکیبی از نورنالیسم و نوکارکردگرایی است. در این راستا، کشورهای اروپایی اصولاً لیبرال بوده و همواره به همکاری و ارزش‌های حقوق بشری اهمیت زیادی می‌دهند. از طرفی، اتحادیه اروپا به عنوان کنشگر عقلانی در می‌یابد که باید به همکاری رو آورد و سود و منافع خود را از طریق آن افزایش دهد، اما منفعت به مفهوم رئالیستی آن، مورد اهمیت قرار می‌گیرد. همچنین از آن‌جا که تعهدات و استانداردهای بین‌المللی حقوق بشری، عناصر ارزشی هستند، از این رو، اتحادیه اروپا به شیوه‌ای هوشمندانه سعی می‌نماید بر اساس دموکراسی، از ارزش‌هایی که طبق این چارچوب بوده، در جهت رسیدن به منافع خود استفاده ابزاری کند. یکی از مسائل مطرح در زمینه نهادگرایی نولیبرال، بحث رژیم‌های بین‌المللی است. به عبارتی تعدادی از کشورها که دارای اشتراکات در زمینه‌های مختلف می‌باشند، در چارچوب سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و از طریق کاهش توقعات و منافع فردی خود، در چارچوب رژیم‌های بین‌المللی به همکاری می‌پردازند. رژیم‌های بین‌المللی در زمینه‌های مختلف به وجود می‌آیند که برای مثال می‌توان به رژیم‌های بین‌المللی حقوق بشری که در چارچوب نظریه نهادگرایی نولیبرال مطرح می‌شود، اشاره کرد. در رابطه با رژیم‌های حقوق بشری بین‌المللی می‌توان گفت که نظریه نهادگرایی نولیبرال به رژیم‌های بین‌المللی توجه ویژه‌ای دارد و در چارچوب لیبرالیسم روابط بین‌المللی جای می‌گیرد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۷۷: ۵۶۷)

به طور خلاصه، نهادگرایی نولیبرال، نظریه‌ای درباره نهادهای بین‌المللی است که درصدد تلفیق سه عنصر از نورنالیسم و نوکارکردگرایی است. این نظریه ابتدا نقش مهمی که کشورها در روابط



بین‌الملل ایفا می‌کنند را به رسمیت می‌شناسد و به تبع آن، منافع و قدرت آن‌ها را مورد توجه جدی قرار می‌دهد. نظریه فوق در مرحله بعد، انگیزه‌های قوی و قاطعی که برای همکاری به وسیله وابستگی متقابل بین‌المللی در سطح بین‌المللی ایجاد می‌شود را مدنظر قرار می‌دهد و سپس بر راه و روش‌هایی که نهادهای بین‌المللی بر ادراک منافع ملی و ترجیحات کشورها از طریق اثرگذاری بر محاسبات سود و زیان اقدامات مختلف، تأثیر می‌گذارند، تأکید می‌کند.

هسته مرکزی نظریه نهادگرایی نئولیبرال را پنج اصل یا پیش‌فرض تشکیل می‌دهد. این پیش‌فرض‌ها

عبارتند از:

۱. نظام بین‌الملل، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده رفتار دولت‌هاست.

۲. نظام بین‌الملل، نظام آنارشیک است.

۳. دولت‌ها، مهم‌ترین بازیگران عرصه نظام بین‌الملل هستند.

۴. دولت‌ها، بازیگرانی عاقل و بسیط هستند.

۵. نهادهای نظام بین‌المللی، دارای هویتی مستقل می‌باشند.

در کل لیبرالیسم سنتی و نهادگرایی نئولیبرال، همگی به نوعی حقوق بشر را از دیدگاه فطری یا منزلت انسانی یا به عنوان ابزار سود و زیان دولت‌ها یا از لحاظ فلسفی یا بر مبنای عقلانیت، مورد توجه قرار داده‌اند. کشورهای اروپایی اصولاً لیبرال بوده و همواره به همکاری و ارزش‌های حقوق بشری اهمیت زیادی می‌دهند.

پیمان ماستریخت و سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا (cfsp)

سیاست امنیتی و دفاعی مشترک برای اتحادیه اروپا، فرایند بلندمدتی بوده که از سوی کشورهای اروپایی در راستای تکمیل فرایند همگرایی، افزایش قدرت چانه‌زنی و پرستیژ بین‌المللی به‌رغم یک قدرت اقتصادی بودن، از بعد از جنگ جهانی دوم دنبال می‌شود. از اواخر دهه ۱۹۹۰، اتحادیه اروپا طرح امنیتی و دفاعی مشترک اروپایی را به عنوان یک گام مقدماتی به سمت هدف نهایی یعنی طرح دفاعی مشترک ایجاد کرد. اتحادیه اروپا تصمیم خود را برای اتخاذ یک نقش بین‌المللی بزرگ‌تر و مسئولیت بیشتر در قبال عملیات بشردوستانه و فعالیت‌های حفظ صلح به صراحت بیان کرد. به دنبال تحولات پس از فروپاشی کمونیسم، اروپایی‌ها بر آن شدند تا دستاوردهای اقتصادی خود را با یک پروژه



سیاسی تکمیل کنند. در واقع ناتوانی اروپا در مواجهه با بحران بالکان، کشورهای اروپایی را مصمم‌تر ساخت. حفظ ثبات در محیط بلافصل اروپا (بالکان، خاورمیانه و اروپای شرقی) و نیز تبدیل اروپا به یک بازیگر جهانی و مجهز ساختن آن به ابزارهای پیش‌گیری از بحران و مدیریت آن، چنین امری را ضروری می‌ساخت. (امیری جیرنده، ۱۳۸۹: ۵)

سران ۲۱ کشور اروپایی در نشست شورای اروپا در ۹ و ۱۰ دسامبر ۱۹۹۱ در شهر ماستریخت هلند، معاهده اروپای واحد را که در واقع همان معاهده رم با تغییرات گوناگون و تعهدآور بود، برای اعضا تدوین کردند. مهم‌ترین تفاوت این معاهده نسبت به سایر معاهدات قبلی، ایجاد یک سازمان جدید به نام اتحادیه اروپایی بود که بر سه ستون استوار شد؛

ستون اول یا جامعه اروپایی، شامل معاهده پاریس و معاهده رم و سند واحد اروپایی بود. ستون دوم یا cfsp که این ستون در حقیقت به epc و بخش سوم سند اروپایی (مربوط به همکاری در زمینه سیاست خارجی) و جبهه قانونی داد.

ستون سوم مربوط به همکاری در امور قضایی و مسائل داخلی است. ابتکاراتی نظیر cfsp، حاصل تلاش‌هایی است که دست‌یابی به یک اروپای مستقل و ثروتمندتر را دنبال می‌کند.

به دنبال جنگ دوم خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱، طرفداران همگرایی اروپایی بر لزوم استفاده از رأی اکثریت کیفی در مورد مسائل سیاست خارجی و تدوین یک سیاست دفاعی مشترک تأکید کردند. نتیجه این تأکید آن شد که به موجب پیمان ماستریخت، همکاری سیاسی اروپایی (epc)، جای خود را به سیاست خارجی و امنیتی مشترک (cfsp) داد که به یکی از سه رکن اتحادیه اروپا تبدیل شد. اهداف cfsp در معاهده ماستریخت به صورت کلی و مبهم و در قالب عباراتی ناظر بر نیاز به «حفاظت از ارزش‌های مشترک و منافع بنیادی»، «حفظ صلح و تقویت امنیت بین‌المللی» و «اشاعه همکاری بین‌المللی» آورده شدند. با این وجود، سیاست خارجی و امنیتی مشترک (cfsp)، نشانگر تعهدی قوی‌تر از جانب اعضا برای اتخاذ سیاست‌های مشترک، دست‌زدن به اقدامات مشترک از طریق رأی‌گیری با اکثریت کیفی در شورا (هرچند اجماع، هم‌چنان یک قاعده به حساب می‌آید)، پرداختن به مسائل امنیتی و نهادینه شدن در ساختار اتحادیه اروپا می‌باشد. روند تحولات در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپا (cfsp)، در سال‌های اخیر برآیندی از نیروها و عوامل متضاد بوده است. از یک‌سو،



در مورد بسیاری از مسائل کلیدی بین‌المللی، در میان کشورهای عضو اتفاق نظر وجود دارد، اما از سوی دیگر، گاه منافع و ملاحظات خاصی که هریک از کشورها در رابطه با بعضی مسائل مهم بین‌المللی دارند، سبب می‌شود تا میان آن‌ها تفرقه و اختلاف پدید آید، اما آنچه تاکنون بیش از هر چیز دیگر در قوام یافتن و بسط CfSP مؤثر بوده، این واقعیت است که رهبران دولت‌های اروپایی بر این امر واقفند که بدون داشتن یک سیاست مشترک و یک نیروی نظامی مستقل که در حکم پشتوانه آن سیاست باشد، قادر نخواهند بود در صحنه معادلات بین‌المللی نقش مؤثری ایفا کنند و خواسته خود را دایر بر شکل‌گیری یک نظام بین‌المللی چندقطبی، محقق سازند. بحران‌هایی که در دهه اخیر در قاره اروپا و خارج از آن روی داد و به‌ویژه بحران بالکان که در جریان آن، ناتوانی اتحادیه اروپا برای نقش‌آفرینی مؤثر به اثبات رسید، رهبران اروپایی را بیش از پیش بر ضرورت ایجاد سازوکارهای لازم برای تصمیم‌گیری از یک‌سو و تقویت هویت دفاعی اروپایی از سوی دیگر، آگاه ساخت. (مجیدی، ۱۳۹۵: ۶۵)

علاوه بر موارد ذکر شده، بعد از ایجاد پست نمایندگی عالی اتحادیه در امور سیاست خارجی و امنیتی، معاهده لیسبون در خصوص سیاست دفاعی اروپایی، بندهای جدیدی را مطرح کرد که به قرار زیر است:

دفاع متقابل: اگر یک عضو از این اتحادیه مورد تجاوز قرار بگیرد، سایر اعضا وظیفه دارند به آن کشور کمک کنند،

همبستگی میان اعضا: اگر یکی از اعضا، دستخوش حوادث و سوانح طبیعی، انسانی یا تروریستی شود، دیگر اعضا وظیفه دارند به آن عضو کمک کنند،

گسترش عملیات اتحادیه در مبارزه علیه تروریسم: مانند شرکت در مأموریت‌های پیش‌گیری از منازعات و ایجاد ثبات پس از جنگ،

همکاری‌های نظامی: اعزام واحدهای رزمی به منظور انجام مأموریت برای این اتحادیه یا به درخواست سازمان ملل و نیز هماهنگ‌سازی تجهیزات نظامی ارتش‌های ملی.

گام‌های بعدی در این راستا، تعیین یک نماینده عالی هماهنگ‌کننده سیاست خارجی در معاهده آمستردام، تعریف سازوکار دفاعی و امنیتی در نشست هلسینکی و تأکید بر شروط انسجام و همکاری ساختارمند دائم در زمینه مسائل سیاست خارجی و امنیتی در پیمان لیسبون بود، اما همه این اقدامات، یک روی قضیه بود و در عمل، اجرای چنین سیاست‌هایی، همواره با مشکلات اساسی روبرو بوده است.



معاهده قانون اساسی می‌گوید که اتحادیه اروپا دارای قدرت تعیین و به اجرا گذاشتن سیاست کلی در زمینه امور خارجی از جمله تعیین چارچوب چگونگی پیشبرد سیاست کلی دفاعی این اتحادیه است. این بدین معنا است که اتحادیه اروپا می‌تواند یک سیاست کلی در زمینه دفاعی یا امنیتی را به اعضای خود تحمیل کند. اگر چه کشورهای عضو می‌توانند از حق وتو استفاده کنند و از قبول آن سر باز زنند، اما هدف، به دست آوردن موافقت هر چه بیش‌تر اعضای اتحادیه است.

طبق ماده ۴۰ معاهده قانون اساسی، اتحادیه اروپا بر اساس توسعه هم‌بستگی سیاسی چندجانبه میان دولت‌های عضو، شناسایی مسائل مربوط به منافع عمومی و دستیابی به انسجام هر چه بیش‌تر در اقدامات دولت‌های عضو، سیاست خارجی و امنیتی مشترک را پیش می‌برد. معاهده قانون اساسی نیز تلاش نمود تا در ارتقاء ظرفیت اتحادیه اروپا برای مدیریت بحران‌های بین‌المللی ایفای نقش کند. بر اساس ماده ۴۱ این معاهده، سیاست دفاعی و امنیتی مشترک با تمرکز بر دارایی‌های مدنی و نظامی، ظرفیت‌های عملیاتی را برای اتحادیه تأمین می‌نماید. اتحادیه از این ظرفیت‌ها می‌تواند در مأموریت‌های خارج از اتحادیه برای حفظ صلح، پیش‌گیری از منازعه و تقویت امنیت بین‌المللی در تطابق با اصول منشور سازمان ملل بهره‌برداری نماید. اجرای این وظایف با استفاده از توانمندی‌های دولت‌های عضو صورت می‌گیرد.

ماده ۳۰۹ این معاهده، عملیات‌های مشترک خلع سلاح، وظایف بشردوستانه و نجات، مشاوره‌های نظامی و مأموریت‌های هم‌پاری، پیش‌گیری از منازعه و حفظ صلح و مأموریت‌های نیروهای مبارز در مدیریت بحران شامل صلح‌سازی و ثبات بعد از منازعه را نیز در حوزه سیاست امنیتی و دفاعی مشترک اتحادیه اروپا قرار می‌دهد و یادآور می‌شود که همه این وظایف می‌توانند در مبارزه علیه تروریسم سهم داشته باشند و این اقدامات می‌توانند شامل حمایت از کشورهای ثالث در مبارزه با تروریسم در قلمرو خودشان باشد. در مجموع، مقایسه مباحث معاهده قانون اساسی و معاهدات پیشین در خصوص سیاست خارجی و امنیتی مشترک نشان می‌دهد که تحول واقعی در عرصه سیاست خارجی و امنیتی در معاهده ماستریخت روی داد که برای اولین بار، دولت‌های عضو، هدف سیاست خارجی مشترک را وارد تعهدات معاهده‌ای قرار دادند. این معاهده موضع اتحادیه در مورد منازعات مسلحانه، حقوق بشر و دیگر موضوعات مرتبط با اصول بنیادین و ارزش‌های مشترک را بیان و اتحادیه اروپا را متعهد به دفاع از آن‌ها کرد. (میردامادی، ۱۳۸۸: ۹۵)



به طور خلاصه، درباره اهداف معاهده ماستریخت و سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا باید گفت که یکی از اهداف، ایجاد ظرفیت نمایش قدرت و حل و فصل منازعات است. هدف بعدی اتحادیه اروپا، این است که با ارتقاء صلح و ثبات، دمکراسی و نیز توسعه قلمرو امنیتی اتحادیه، به دنبال مهار بیشتر عوامل خارجی ضد امنیت است. در واقع سیاست خارجی اتحادیه اروپا توسط سرویس های دیپلماتیک اتحادیه اروپا اعمال می شود و سعی دارد تا ایده ها، هنجارها و ارزش های اتحادیه اروپا در مورد سیاست خارجی را به دنیا معرفی کند. سرویس خارجی اروپا قرار است معرف هویت اروپایی باشد و آنچه را که اروپا برای ثبات، امنیت و توسعه جهان در نظر دارد، اجرایی نماید. اتحادیه اروپا در قلمرو سیاست بین الملل، در واقع بر مبنای همان سیاست خارجی مشترک و واحدی حرکت کرده که براساس نظریه نئولیبرالیسم، دولت ها را بازیگر اصلی در روابط بین الملل می داند، اما می تواند با تکیه بر نهادهای بین المللی، از نقش کاملاً مستقل دولت ها بکاهد. به دیگر سخن، تصمیم گیری در خصوص سیاست خارجی اروپایی، هم چنان بر مبنای اصل اتفاق آرا صورت خواهد پذیرفت نه بر مبنای اکثریت کیفی. همچنین خصیصه غیر نظامی قدرت اروپا، عامل اصلی نفوذ و گسترش ارزش ها و هنجارهای اروپایی در صحنه سیاست جهانی است. بر مبنای همین هنجارها، اتحادیه اروپا، طی سالیان متمادی روابط خود را تنظیم کرده و اصول شاخص لیبرالیسم هنوز به طور جدی در سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپا جریان دارد.

ترتیبات اتحادیه اروپایی مؤثر در عرصه حقوق بشر

حقوق بشر، سنگ بنای سیاست خارجی اتحادیه اروپا است. در اسناد و منابع قانونی، پایبندی به معیارهای حقوق بشر، از جمله مبانی وجودی و پایه تشکیل اتحادیه اروپا، عنوان شده است. این منابع قانونی، شامل کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، منشور حقوق اساسی اتحادیه اروپا، منشور اجتماعی اروپا، کنوانسیون چارچوب حمایت از اقلیت های ملی و کنوانسیون اروپایی منع شکنجه و رفتارها یا مجازات های غیر انسانی و تحقیر آمیز است. علاوه بر این اسناد، اتحادیه اروپا با استفاده از نهادهایی چون شورای اروپا، کمیسیون اروپا، پارلمان اروپا، دادگاه اروپایی حقوق بشر و سازمان امنیت و همکاری اروپا، نظام ویژه ای در جهت ارتقاء حقوق بشر میان اعضای اتحادیه اروپا و در راستای تأکید حقوق بشری در تعاملات دو یا چند جانبه پدید آورده است.



واقعیت این است که در حال حاضر، مباحثی چون حقوق بشر و دموکراسی برای ایجاد و تعمیق هرگونه رابطه سیاسی و اقتصادی با اتحادیه اروپا، اهمیت بسیاری دارد. عملکرد اعضای اتحادیه اروپا نیز حاکی از تأیید این موضوع است. درحقیقت علی‌رغم رفتارهای متناقض در عملکرد گذشته و حال اتحادیه اروپا، اعضای این اتحادیه اکنون ندای حقوق بشر و دموکراسی سر داده‌اند. آن‌ها یکی از پیش‌شرطهای اصلی توسعه روابط با کشورهایی نظیر ایران را رعایت ضوابط و استانداردهای حقوق بشری قرار داده و در مذاکرات دیپلماتیک و در مجامع بین‌المللی به انتقاد از آن می‌پردازند. این در حالی است که در بسیاری از کشورهای اروپایی، حقوق اقلیتها و به ویژه مسلمانان، نقض می‌شود و آزادی بیان در مواردی نظیر اظهارنظر در خصوص هولوکاست ممنوع است. در این شرایط، اتحادیه اروپا، مسئله حقوق بشر را عاملی سیاسی برای فشار بر برخی کشورها قرار داده است.

در این راستا، در بیانیه وزرای امور خارجه اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۶ آمده است با توجه به این‌که حقوق بشر یکی از پایه‌های اصلی همکاری اتحادیه اروپا است، رعایت آن، وظیفه قانونی و مداوم جامعه جهانی و هر ملتی است. بنابراین، اظهار نگرانی در مورد نقض این حقوق، نمی‌تواند به عنوان مداخله در امور داخلی یک دولت محسوب شود. چنانچه اتحادیه اروپا در قطع‌نامه‌ای تحت عنوان حقوق بشر، دموکراسی و توسعه، به روشنی به اعضای اتحادیه اعلام می‌دارد که اروپا، به صراحت رعایت حقوق بشر را به عنوان بخشی از روابط خویش با کشورهای در حال توسعه اعلام می‌کند و بندهای مربوط به حقوق بشر در موافقت‌نامه‌های همکاری آتی قید خواهد شد. در واقع اتحادیه اروپا با گنجاندن حقوق بشر و اصول مردم‌سالاری در سیاست خارجی، اقدام مهمی انجام داد و این موضوع با امضای معاهده اتحادیه اروپا در نوامبر ۱۹۹۳ وارد مرحله اجرایی شد. (صفاری‌نیا، ۱۳۹۸: ۱۶۱)

معاهده مذکور، توسعه و تحکیم مردم‌سالاری، حاکمیت قانون و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را هدف اصلی سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپا عنوان و تصریح کرده است که سیاست جامع اروپا در حوزه همکاری اقتصادی نیز باید به توسعه و تقویت مردم‌سالاری و حاکمیت قانون و نیز احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی کمک کند. اتحادیه اروپا به منظور پیشبرد اهداف حقوق بشر و روند مردم‌سالاری در روابط خارجی، از ابزارهای مختلفی استفاده می‌کند. برخی از این ابزارها، همان ابزارهای دیپلماسی و سیاست خارجی مانند اعلامیه‌ها، اقدامات سیاسی و نیز قطع‌نامه‌ها و مداخلات در چارچوب سازمان ملل متحد است. علاوه بر این، اتحادیه اروپا از طریق برنامه‌های مختلف همکاری



و کمک که در کشورهای ثالث اجرا می‌کند و از طریق گفتگوی سیاسی که با آن‌ها انجام می‌دهد، به پیشبرد حقوق بشر و روند دموکراسی می‌پردازد. آن‌گونه که واقعیات کنونی نشان می‌دهد، مسئله حقوق بشر قبل از این که برای دفاع از حقوق اساسی انسان‌ها باشد، دستاویزی برای بسط و گسترش منافع نامشروع قدرت‌های سلطه‌طلب جهان و ابزاری است که کشورهای غربی به خصوص آمریکا و اتحادیه اروپا، علیه کشورهای مخالف خود، به کار می‌برند. نهادینه‌سازی حقوق بشر در اتحادیه اروپا به‌ویژه در سیاست خارجی و فراملی، از جمله سیاست‌های اعلامی اتحادیه اروپا است. یکی از نکات قابل توجه و مهم در رژیم حقوق بشر در اتحادیه اروپا آن است که در معاهده اتحادیه، مکانیزمی سیاسی برای نظارت و کنترل بر اجرای مفاد مربوط به حقوق بشر وجود دارد، درحالی که در سایر رژیم‌های بین‌المللی حقوق بشر (به استثنای کنوانسیون اروپایی حقوق بشر)، چنین مکانیزمی تعبیه نشده است. با این حال، ماهیت سیاسی مکانیزم یاد شده به گونه‌ای است که فقط نقض فاحش حقوق بشر را در بر می‌گیرد و شامل موارد جزئی‌تر نقض حقوق بشر که طبیعتاً بیشتر رخ می‌دهند، نمی‌شود. فراگیری، پیچیدگی و اعمال یک‌پارچه حقوق بشر توسط اتحادیه، بر روابط با ایران و عربستان و سایر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس نیز بی‌تأثیر نبوده است. حقوق بشر، دموکراسی و حاکمیت قانون را می‌توان از جمله عناصر هویت اروپایی قلمداد نمود که این اتحادیه تلاش دارد در قالب همگرایی منطقه‌ای به ترویج آن در سطح جهان بپردازد و بدین ترتیب در نظم جهانی و ساختن هنجارهای بین‌المللی سهمیم باشد. بنابراین، اتحادیه اروپا در قالب سیاست خارجی و امنیتی مشترک، سعی در ارائه سیاست خارجی هنجارگرا دارد. یکی از اساسی‌ترین هنجارهای بین‌المللی که سنگ بنای سیاست خارجی و امنیتی اروپا قلمداد می‌شود، حقوق بشر است. اتحادیه اروپا بر این ادعاست که حقوق بشر را سر لوحه روابط خویش قرار داده و حقوق بشر عامل اساسی در روابط این اتحادیه با سایر کشورهاست. (الوندی، ۱۳۹۳: ۴۲)

اتحادیه اروپا همچنین قادر به همکاری با کشورهای دیگر برای برآورده کردن اهداف بین‌المللی است که آن را یک قدرت غیرنظامی واقعی می‌سازد. این اتحادیه از طریق ابزارهایی مانند کمک‌های امدادی، کمک‌های مالی، تلاش‌های بازسازی، تلاش‌های پلیسی و دموکراسی، می‌تواند منافع خود را در کشورهای گیرنده هدایت کند. اتحادیه اروپا همچنین کشورهای عضو خود را نمایندگی و هماهنگ می‌کند تا با استفاده از ابزار قدرت نرم، اصول و ارزش‌های موردنظر سیاست خارجی و امنیتی مشترک مانند حقوق بشر را در جامعه بین‌الملل پیاده و اجرا کند و در سطح بین‌الملل قدرت بیشتری کسب نماید. (Hopi, 21:2011)



تعامل اروپا با ایران

نگاه و انگاره‌های اروپایی نسبت به جمهوری اسلامی ایران، بعد از انقلاب اسلامی، مثبت نبوده است. در نگاه اروپا، ایران کشوری است که نه تنها قواعد بازی بین‌المللی را رعایت نمی‌کند، بلکه آن را به چالش نیز می‌کشد. همچنین ایران با نفوذ نرم و سخت در منطقه غرب آسیا و خلیج فارس، یک قدرت سرکش به شمار می‌رود. از طرف دیگر، ایران و اروپا اگرچه شرکای راهبردی یکدیگر نیستند، ولی اهمیت ایران برای امنیت اروپا، غیرقابل چشم‌پوشی است. روابط اروپا با ایران، دوجانبه و چندجانبه بوده و ایران با همه کشورهای اروپایی، رابطه دوجانبه دارد. کشورهای قدرتمند اروپا، ایران را در چارچوب مسائل امنیتی، پناهندگان، مواد مخدر، بازار مصرف و انرژی، تحلیل می‌کنند و مسائل امنیتی عمدتاً حول برنامه هسته‌ای، برنامه موشکی و گروه‌های مقاومت به عنوان اهم موارد فی‌مابین مورد توجه قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، اتحادیه اروپا تحت تأثیر انگیزه‌های مختلف نظیر توسعه روابط اقتصادی و انرژی و افزایش حجم سرمایه‌گذاری در ایران، افزایش نفوذ در منطقه، اثرگذاری بر روند صلح در غرب آسیا با استفاده از جایگاه ایران، مبارزه با تروریسم، جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و ایجاد نظام چندجانبه‌گرایی به جای یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در غرب آسیا و ایفای نقش یک قدرت بین‌المللی اثرگذار در کنار آمریکا به‌ویژه در پرونده هسته‌ای ایران، تلاش می‌کند تا روابط سیاسی خود با جمهوری اسلامی را گسترش دهد. (توحیدفام، ۱۳۹۰: ۳۶۵)

در این بین، با توجه به مذاکرات چندساله منتهی به برجام، مشاهده می‌شود که مسئله امنیت برای اروپا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به نحوی که بلافاصله بعد از حصول برجام، نگرانی کشورهای اروپایی از برنامه موشکی ایران آشکار شد و لذا برای محدودسازی و در نهایت حذف این برنامه، تلاش‌های فراوانی صورت گرفت.

با وجود تمایل اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران به تقویت و گسترش روابط فی‌مابین، ما تاکنون شاهد واهمگرایی در این رابطه بوده‌ایم. واهمگرایی بدین معنا است که بازیگران مذکور از درجه همگرایی بالایی با یکدیگر برخوردار نمی‌باشند. از طرف دیگر، با توجه به گرایش‌های موجود و منافع در وضعیت واگرایی نیز به سر نمی‌برند؛ لذا با یکدیگر در حالت واهمگرایی یعنی وضعیت بین همگرایی و واگرایی قرار دارند. در راستای مطالب فوق و به منظور شناخت علل واهمگرایی در روابط



میان اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران، فرضیه اصلی نگارنده عبارت است از این که تعارضات هویتی ایدئولوژیک، مهم‌ترین علت واهمگرایی سیاست خارجی اتحادیه اروپایی در قبال جمهوری اسلامی ایران است.

در این خصوص، این امر حائز اهمیت است که جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا به علت قرار گرفتن در دو حوزه ارزشی، فرهنگی و تمدنی متفاوت، با برخی مشکلات در توسعه روابط در حوزه‌های راهبردی مواجه هستند، اما به نظر می‌رسد جایگاه اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل و همچنین نقش و جایگاه منطقه‌ای و راهبردی جمهوری اسلامی ایران و ارزش‌ها و هنجارهای متفاوت، باعث اتخاذ استاندارد دوگانه در سیاست خارجی مشترک در قبال جمهوری اسلامی ایران و سایر کشورها از جمله کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس شده است.

سیاست حقوق بشری اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران

از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رفتار اتحادیه اروپا در قبال ایران با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. در چند دهه اخیر، بخش مهمی از روح روابط حاکم میان اتحادیه اروپا با سایر کشورها را مسائل حقوق بشری تشکیل می‌دهد و این امر در مورد روابط این اتحادیه با جمهوری اسلامی ایران نیز صادق بوده است. با این حال، میزان افت و خیز ناشی از تأثیر مسائل و اتهامات حقوق بشری بر نگاه اروپا به رابطه با جمهوری اسلامی ایران، در برخی مقاطع به اندازه‌ای پررنگ شده که کل فضای رابطه را تحت تأثیر قرار داده است، به گونه‌ای که بهره‌های اقتصادی یا سیاسی ناشی از روابط، هر دو به سویی کنار نهاده شده و نقش اول به حقوق بشر داده شده است. در روابط ایران و اتحادیه اروپا پس از انقلاب اسلامی، از یک سو می‌توان طیفی از محکومیت‌ها، قطع‌نامه‌ها و بیانه‌های نهادهای مختلف اروپایی همچون پارلمان و اتحادیه را مشاهده کرد و از سوی دیگر، آغاز و البته افول گفتگوهای انتقادی و سپس سازنده حقوق بشری را نیز دید. در این راستا، ارتباط اتحادیه اروپا، به‌خصوص از مسیر پارلمان اروپا با مسئله حقوق بشر در ایران، بیشتر جنبه انتقادی داشته و طی نزدیک به یک دهه می‌توان بیش از ۱۸ قطع‌نامه پارلمان علیه ایران در خصوص حوزه‌های متنوع همچون ادعاهای فقدان آزادی مطبوعات و وضعیت زندانیان سیاسی را مشاهده کرد. در همین مدت، پارلمان اروپا به انتقاد از وضعیت حقوق بشر در ایران در مفاد گزارش‌های سالیانه خود نیز پرداخته است.



علاوه بر آن، پارلمان اروپا، یکی از نهادهای فعال در زمینه انتقادات حقوق بشری علیه جمهوری اسلامی ایران بوده و همواره از طریق صدور قطع‌نامه و تدوین گزارشات مغرضانه، نقش مهمی در القاء افکار عمومی منفی در عرصه بین‌المللی ایفا کرده و همچنین به طور غیرمستقیم، بر قطع‌نامه‌های سازمان ملل نیز تأثیرگذار بوده است. (گلشن پزوه، ۱۳۹۴: ۷۲)

با توجه به این‌که بر اساس معاهده لیسبون، نماینده ارشد سیاست خارجی اتحادیه اروپا، هم‌زمان معاون ریاست کمیسیون اتحادیه اروپا نیز می‌باشد؛ لذا مجموع اسناد صادره حقوق بشری از سوی نماینده عالی سیاست خارجی اتحادیه اروپا و همچنین اسناد صادره توسط شورای وزیران و سایر نهادها (به‌جز پارلمان اروپا)، ذیل اسناد کمیسیون اروپا، مورد توجه قرار گرفته است. از جمله این اسناد می‌توان به بیانیه، اعلامیه و گزارشات متعدد در زمینه حقوق بشری علیه ایران اشاره کرد که مواردی نظیر مجازات اعدام، سنگسار، اصلاح قوانین کیفری و قضایی، حقوق زنان، حقوق کودک، آزادی بیان و عقیده، آزادی اطلاعات و آزادی اقلیت‌ها (جامعه بهایی و صوفی) و حوادث بعد از ریاست جمهوری را دربرمی‌گیرد. اتحادیه اروپا اکثر مواقع و بعد از انتخابات سال ۲۰۰۹، از بانیان صدور قطع‌نامه علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است. حقوق بشر از جمله موضوعاتی است که از نقش حائز اهمیتی در روابط میان جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا برخوردار است. بر اساس منشور اتحادیه اروپا، حقوق بشر سنگ بنای سیاست خارجی مشترک این اتحادیه محسوب می‌شود. در این راستا، اعضای اتحادیه اروپا همواره در مذاکرات سیاسی با مقامات ایرانی، از وضعیت حقوق بشر در ایران انتقاد کرده و خواستار بهبود این وضعیت شده‌اند. آن‌ها مواردی نظیر اعدام، شلاق، سنگسار، عدم تساوی سهم الارث زنان با مردان، عدم احراز برخی مشاغل توسط زنان، نقض آزادی بیان، حقوق مطبوعات و مسائلی از این قبیل را مبنای دغدغه‌های حقوق بشری خود مطرح می‌کنند، بدون این‌که به شرایط فرهنگی، تاریخی، مذهبی و سنتی ملت ایران توجه نمایند.

در مقابل، جمهوری اسلامی ایران بر این اعتقاد است که اجرای بسیاری از هنجارهای حقوق بشری، بسته به شرایط اجتماعی، فرهنگی و مذهبی از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت است. برای مثال، جمهوری اسلامی ایران مجازات قصاص را در راستای اجرای عدالت و حقوق بشر ارزیابی کرده و آن را نشأت‌گرفته از احکام قانونی اسلام می‌داند. وجود اختلافات نظری و بین‌الذہانی تاکنون موجب شده که دو طرف با چالشی به‌نام حقوق بشر در روابط دوجانبه مواجه باشند. اعضای اتحادیه اروپا بارها اقدام



به انتشار بیانیه و اعلامیه‌های مختلف و سخنرانی در مجامع بین‌المللی علیه وضعیت حقوق بشر در ایران کرده‌اند. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران نیز با ابزارهای مختلف نظیر گفتگوهای حقوق بشری با اروپایی‌ها، در راستای رفع سوءتفاهمات و پاسخ‌گویی به اعلامیه اتحادیه‌های اروپا، تلاش کرده تا عامل حقوق بشر را به عنوان اصلی در ایجاد واگرایی در روابط دو طرف، تضعیف کند. (عباسی، ۱۳۹۲: ۳۸)

نسبت به حقوق بشر دو نگاه وجود دارد:

۱. نگاه نظام اروپایی حمایت از حقوق بشر.

۲. نگاه به حقوق بشر در نظام جمهوری اسلامی ایران.

این موضوع در مواردی در اظهارنظر مسئولان مختلف ایرانی و اروپایی مطرح شده است که از جمله آن، موضع سخنگوی سابق وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران است که می‌گوید: «در برخی از موضوعات، تفاوت دیدگاه‌های زیادی با اتحادیه اروپا داریم که بخشی از این موضوع به تفاوت ارزش‌ها در منطقه و کشور ما با ارزش‌های حاکم در اروپا بر می‌گردد که این موضوع مسائل حقوق بشری را نیز شامل می‌شود.» (بیرونیز فارسی، ۲۰۱۸/۴/۱۶-iran)

در واقع برپایه اسناد موجود می‌توان گفت که اتحادیه اروپا با رویکرد منفی و موشکافانه به بررسی مسائل حقوق بشر در ایران به‌ویژه در حوزه زنان پرداخته و حساسیت بیش از حد آن در قبال ایران، سؤال برانگیز است و همین موضوع باعث شده تا روابط در حوزه‌های گوناگون فی مابین ایران و اتحادیه اروپا گسترش نیابد و همواره با چالش مواجه باشد.

اتحادیه اروپا در حالی از وضعیت بد حقوق زنان در ایران انتقاد می‌کند که به تفاوت‌های فرهنگی و دینی دو نظام توجه نمی‌کند. به عنوان نمونه، در یکی از قطع‌نامه‌های حقوق بشری اروپا علیه جمهوری اسلامی ایران، پارلمان اروپا در سال ۲۰۱۹، از مقام‌های جمهوری اسلامی خواسته است تا مدافعان حقوق زنان را که علیه حجاب اجباری اعتراض کرده‌اند، بدون قید و شرط آزاد کنند. (بزرگه‌پوری، ۱۳۹۲: ۱۰۲)

هرچند حقوق بشر به ظاهر، به عنوان یکی از مبانی وجودی اتحادیه اروپا عنوان شده و کشورهای اروپایی سعی می‌کنند تا برای خود در پی‌ریزی و طرح این مسئله در عرصه بین‌الملل نقشی سنتی تعریف نمایند، اما در روابط با ایران پس از انقلاب اسلامی، بهره‌گیری اتحادیه اروپا از حقوق بشر، بیشتر تابع منافع آنان به عنوان ابزاری در جهت فشار علیه ایران بوده و عوامل متعددی در روابط حقوق بشری ایران و اروپا مؤثر می‌باشد. نمونه این فشار حقوق بشری اتحادیه اروپا علیه جمهوری اسلامی را می‌توان



در تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۱۳۹۷ و شهادت و ترور سردار سلیمانی، فرمانده عالی‌رتبه نظامی جمهوری اسلامی ایران با حمایت کشورهای اروپایی مطرح کرد. موضوعی که حتی در سال ۲۰۲۰ و در گزارش خانم آگنس کالامارد، گزارشگر سازمان ملل متحد در امور اعدام‌های خارج از روال قانونی، مورد انتقاد قرار گرفت و وی اعلام کرد که یک مقام بلندپایه ایران که یک کشور با حق حاکمیت است، هدف قرار گرفت. در حالی که این اقدام، بر اساس هیچ‌یک از موازین حقوق بین‌الملل و منشور سازمان ملل قابل توجیه نیست. (تابناک/۱۷۳۳۶۴)

لازم به ذکر است که اتحادیه اروپا نیز همچون آمریکا، تحریم را به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی خود به کار می‌برد و شاید اتحادیه اروپا از این جهت از آمریکا پیش‌گام‌تر نیز باشد؛ زیرا این اتحادیه درصدد است تا اهداف خود را بیش‌تر با اتکا بر قدرت نرم، پیش‌برد تا با استفاده از قدرت سخت و نیروهای مسلح و به همین دلیل تحریم، همواره به عنوان یکی از ابزارهای اصلی توسط اتحادیه اروپا مورد استفاده قرار گرفته است.

تحریم‌ها و اقدامات اروپا، با رویکرد حقوق بشری آن‌ها در تضاد است و شاهد بوده‌ایم که در مورد جمهوری اسلامی ایران، اتحادیه اروپا بارها به بهانه فشار برای اجرای سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ در ایران یا محکوم کردن اعدام در کشورمان یا حمایت از مردم و گروه‌های مقاومت توسط جمهوری اسلامی ایران در کشورهای مختلف، تحریم‌های مختلفی را علیه نظام اسلامی وضع کرده است. از جمله این تحریم‌ها، تحریم دارو و تجهیزات پزشکی به‌ویژه در دوران اوج همه‌گیری بیماری کرونا در ایران یا تحریم دسترسی ایران به منابع پولی خود در کشورهای مختلف است که باعث شده بر مردم و به‌ویژه اقشار آسیب‌پذیر، فشار مضاعف و کلان اقتصادی وارد شود. این موضوع قطعاً نقض حقوق بشر و مصداق جنایت در سطح بین‌الملل است.

به طور کلی، منطق راهبردی آمریکا و اتحادیه اروپا و متحدانش در پیشبرد زنجیره سه‌گانه اتهام‌آفرینی علیه جمهوری اسلامی ایران، بر این فرض استوار است که اگر بتوانند به عنوان نمونه از طریق اتهام‌زنی‌های حقوق بشری و تروریسم فشار بیاورند، در موضوع هسته‌ای و موضوعات موردنظر بعدی نیز می‌توانند امتیاز کسب کنند و این بیشترین تمرکز سیاست خارجی دولت آمریکاست که همواره بر زنجیره سه‌گانه تروریسم، تهدید هسته‌ای و نقض حقوق بشر تکیه کرده و در این پندار واهی، اتحادیه اروپا نیز از او پیروی می‌کند. هر چند به یقین می‌توان اظهار داشت که دلیل این اتهام‌آفرینی‌ها همراهی



نکردن ایران با سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مجموعه غرب به رهبری آمریکا است. بررسی طرح اتهام حقوق بشر توسط غرب و ورود به این موضوع در مورد کشورهای مختلف، نشان دهنده این است که در هر مقطعی که منافع آن‌ها اقتضا کند، به بررسی حقوق بشر در هیچ کشوری، حتی به شکل قطع‌نامه نمی‌پردازند، اما اگر منافع آن‌ها مدنظر باشد، از این موضوع به عنوان یک ابزار سیاسی برنده استفاده کرده و می‌کنند.

تعامل اتحادیه اروپا با کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس

کشورهای اروپایی و منطقه خاورمیانه به خصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس، از گذشته پیوندهای عمیق اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی با یکدیگر داشته‌اند. هر چند، اروپا نسبت به بازیگری در زمینه امنیت در خاورمیانه شدیداً محدود شده، اما می‌تواند به لحاظ اقتصادی و عمدتاً استراتژی امنیتی، نفوذ گسترده‌ای در منطقه داشته باشد، اگر چه که این نفوذ، خود مشروط به ثبات منطقه است. از سویی، اتحادیه اروپا یک بلوک تجاری پرتنوع است که به شکل گسترده‌ای به صدور محصولات ساخته شده، وابسته می‌باشد. ضمن این‌که، اقتصاد کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، تحت سلطه بخش انرژی است و در واقع، نفت و نفت خام، ۹۵ درصد از صادرات کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس را به خود اختصاص می‌دهد. کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی، علاوه بر همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و تجاری، از نقطه نظر نظامی نیز دارای روابط دوجانبه‌ای با کشورهای عضو اتحادیه اروپا هستند. در این راستا، اتحادیه اروپا به عنوان دومین مصرف کننده انرژی جهان، برای افزایش اثرگذاری بر تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای، تأمین ثبات منطقه‌ای و رفع نیازهای خود، اقدام به برقراری روابط نهادی و توسعه آن با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در زمینه‌های مختلف از جمله انرژی کرده است. همکاری در حوزه انرژی و امنیت انرژی، از مهم‌ترین بخش‌ها در روابط طرفین بوده و به‌رغم برخی چالش‌ها، دستاوردهایی برای آن‌ها به همراه داشته است. همچنین توسعه این روابط، موجب حمایت متقابل شورا و اتحادیه از سیاست‌ها و اقدامات یکدیگر از جمله در چالش با ایران همانند طرح اروپا برای تحریم در صنعت نفت و گاز ایران و نیز پذیرش تعهداتی از سوی شورا در زمینه افزایش تولید و صادرات نفت برای توسعه این تحریم‌ها شده است.



منطقه خلیج فارس در معادلات بین‌المللی از اهمیت بسیاری برخوردار است و می‌توان گفت اروپا با نگاهی منفعت‌محور، درصدد است تا ثبات، عدم دخالت در امور داخلی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و تکیه بر اهمیت انرژی و ژئوپلیتیکی را سرلوحه سیاست خارجی خود در رابطه با کشورهای مذکور قرار دهد. سکوت در مقابل سرکوب مردم در بحرین و عربستان، دلیلی بر این مدعاست. به عبارتی اروپا، الگوی ایالات متحده آمریکا در خصوص شورای همکاری را در پیش گرفته و سیاست خارجی هنجارمحور، جایگاه چندانی به خصوص در وضعیت بحران مالی ندارد. در حوزه خلیج فارس، اروپا سیاستی منافع‌محور و ارزش‌محور را با اولویت منافع استراتژیک دنبال خواهد کرد، زیرا منافع اروپا از طریق سیاست منافع‌محور که با استراتژی، انرژی و پیوندهای تجاری اقتصادی گره خورده است، تأمین خواهد شد. (علی‌خانی، ۱۳۹۱: ۱۰۹)

اتحادیه اروپا به عنوان یک بازیگر مهم اقتصادی - سیاسی، برای ارتقاء موقعیت جهانی، تأمین نیازها و تسهیل مناسبات سیاسی و اقتصادی خود، به گسترش روابط نهادی با کشورها و مناطق مهم جهان از جمله خلیج فارس اقدام کرده است. از طرفی اروپایی‌ها می‌توانند با نزدیک شدن به خلیج فارس از طریق چارچوب‌های جدید مبتنی بر ائتلاف‌های محوری که به مسائل خاص می‌پردازد، توازن قدرت را به نفع خود تغییر دهند و به پاسخ‌گویی به بحران‌های مهم کمک کنند.

در عین حال کشورهای اروپایی که عادت کرده بودند تحت چتر آمریکا در منطقه فعالیت کنند، تلاش کرده‌اند با نظم منطقه‌ای چندقطبی در حال ظهور، هماهنگ شوند و به آرامی تأثیر شبکه‌های سیاسی و منابع مالی دولت‌هایی نظیر قطر، عربستان و امارات را بپذیرند. برای دولت‌های اروپایی که متوجه هستند که منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا از جهات بسیاری برای منافع آن‌ها اهمیت دارد، این وضعیت ناپایداری است. بی‌ثباتی در این منطقه، تهدیدی جدی برای اقتصاد، انرژی و امنیت فیزیکی اروپا است. این امر در مشاجره آمریکا و ایران روشن است که محور آن برنامه جامع اقدام مشترک است که اروپایی‌ها به مذاکره در خصوص آن کمک کردند. این مشاجره می‌تواند به تنش نظامی میان این دو قدرت مهم تبدیل شود. گسترش مناقشه در کشورهایی که در آن‌ها برخی بازیگران شورای همکاری خلیج فارس مانند لیبی و یمن که از قابلیت‌های تغییر بازی برخوردارند، می‌تواند اروپا را مجبور کند با یک تهدید تروریستی روبه‌رو شود و حتی یک بحران جدید پناهندگی، روبرو شود. فرسایش امنیت دریایی در خلیج فارس و سواحل یمن، تهدید اختلال در شبکه‌های تجاری اروپا را به همراه دارد. اروپا باید برای



پاسخ به رقابت مخرب برای نفوذ میان دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس، متحدان و دشمنانشان در منطقه، راه‌های جدیدی پیدا کند. آن‌ها فکر می‌کنند که می‌توانند با نزدیک شدن به خلیج فارس از طریق چارچوب‌های جدید مبتنی بر ائتلاف‌های محوری که به مسائل خاص می‌پردازد، توازن قدرت را به نفع خود تغییر دهند و به پاسخ‌گویی به بحران‌های مهم کمک کنند. (سایت شورای روابط راهبردی خارجی،

<https://www.scfr.ir/fa/?p/122361>

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به‌رغم استقلال، اختیار و قدرتی که در تصمیم‌گیری و عمل کردن دارند، تحت تأثیر و نفوذ نظام کلان بین‌المللی و قدرتهای بزرگ هستند. بر این اساس، نظامهای منطقه‌ای و دولت‌های عضو آنها، از یک طرف از عوامل درون منطقه تأثیر می‌پذیرند و تحت تأثیر کنش و واکنش‌های درون منطقه‌ای قرار دارند و از طرف دیگر، تحت تأثیر نظام بین‌المللی و قدرتهای فرامنطقه‌ای به‌سر می‌برند. از این‌رو، تغییرات و تحولات در مناطق و کشورهای آنها، تحت تأثیر قدرتهای بزرگ و سیاست‌های آنها قرار می‌گیرند. برخی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، برداشت متفاوتی از امنیت با ایران دارند، یعنی آن‌ها امنیت و ثبات خود را در باقی ماندن زیر پرچم آمریکا و اروپا در چارچوب امنیتی همکاری با غرب ارزیابی می‌کنند.

سیاست حقوق بشری اتحادیه اروپا در قبال کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس

از زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رفتار اتحادیه اروپا در قبال ایران با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. در چند دهه اخیر، بخش مهمی از روح روابط حاکم میان اتحادیه اروپا با سایر کشورها را مسائل حقوق بشری تشکیل می‌دهد و این امر در مورد روابط این اتحادیه با جمهوری اسلامی ایران نیز صادق بوده است. با این حال، میزان افت و خیز ناشی از تأثیر مسائل و اتهامات حقوق بشری بر نگاه اروپا به رابطه با جمهوری اسلامی ایران، در برخی مقاطع به اندازه‌ای پررنگ شده که کل فضای رابطه را تحت تأثیر قرار داده است، به گونه‌ای که بهره‌های اقتصادی یا سیاسی ناشی از روابط، هر دو به سویی کنار نهاده شده و نقش اول به حقوق بشر داده شده است. در روابط ایران و اتحادیه اروپا پس از انقلاب اسلامی، از یک سو می‌توان طیفی از محکومیت‌ها، قطع‌نامه‌ها و بیانیه‌های نهادهای مختلف اروپایی همچون پارلمان و اتحادیه را مشاهده کرد و از سوی دیگر، آغاز و البته افول گفتگوهای انتقادی و سپس سازنده حقوق بشری را نیز دید. در این راستا، ارتباط اتحادیه



اروپا، به‌خصوص از مسیر پارلمان اروپا با مسئله حقوق بشر در ایران، بیشتر جنبه انتقادی داشته و طی نزدیک به یک دهه می‌توان بیش از ۱۸ قطع‌نامه پارلمان علیه ایران در خصوص حوزه‌های متنوع همچون ادعاهای فقدان آزادی مطبوعات و وضعیت زندانیان سیاسی را مشاهده کرد. در همین مدت، پارلمان اروپا به انتقاد از وضعیت حقوق بشر در ایران در مفاد گزارش‌های سالانه خود نیز پرداخته است.

علاوه بر آن، پارلمان اروپا، یکی از نهادهای فعال در زمینه انتقادات حقوق بشری علیه جمهوری اسلامی ایران بوده و همواره از طریق صدور قطع‌نامه و تدوین گزارشات مغرضانه، نقش مهمی در القاء افکار عمومی منفی در عرصه بین‌المللی ایفا کرده و همچنین به طور غیرمستقیم، بر قطع‌نامه‌های سازمان ملل نیز تأثیرگذار بوده است. (گلشن پژوه، ۱۳۹۴: ۷۲)

با توجه به این‌که بر اساس معاهده لیسبون، نماینده ارشد سیاست خارجی اتحادیه اروپا، هم‌زمان معاون ریاست کمیسیون اتحادیه اروپا نیز می‌باشد؛ لذا مجموع اسناد صادره حقوق بشری از سوی نماینده عالی سیاست خارجی اتحادیه اروپا و همچنین اسناد صادره توسط شورای وزیران و سایر نهادها (به‌جز پارلمان اروپا)، ذیل اسناد کمیسیون اروپا، مورد توجه قرار گرفته است. از جمله این اسناد می‌توان به بیانیه، اعلامیه و گزارشات متعدد در زمینه حقوق بشری علیه ایران اشاره کرد که مواردی نظیر مجازات اعدام، سنگسار، اصلاح قوانین کیفری و قضایی، حقوق زنان، حقوق کودک، آزادی بیان و عقیده، آزادی اطلاعات و آزادی اقلیت‌ها (جامعه بهایی و صوفی) و حوادث بعد از ریاست جمهوری را در بر می‌گیرد. اتحادیه اروپا اکثر مواقع و بعد از انتخابات سال ۲۰۰۹، از بانیان صدور قطع‌نامه علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است. حقوق بشر از جمله موضوعاتی است که از نقش حائز اهمیتی در روابط میان جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا برخوردار است. بر اساس منشور اتحادیه اروپا، حقوق بشر سنگ بنای سیاست خارجی مشترک این اتحادیه محسوب می‌شود. در این راستا، اعضای اتحادیه اروپا همواره در مذاکرات سیاسی با مقامات ایرانی، از وضعیت حقوق بشر در ایران انتقاد کرده و خواستار بهبود این وضعیت شده‌اند. آن‌ها مواردی نظیر اعدام، شلاق، سنگسار، عدم تساوی سهم الارث زنان با مردان، عدم احراز برخی مشاغل توسط زنان، نقض آزادی بیان، حقوق مطبوعات و مسائلی از این قبیل را مبنای دغدغه‌های حقوق بشری خود مطرح می‌کنند، بدون این‌که به شرایط فرهنگی، تاریخی، مذهبی و سنتی ملت ایران توجه نمایند.



در مقابل، جمهوری اسلامی ایران بر این اعتقاد است که اجرای بسیاری از هنجارهای حقوق بشری، بسته به شرایط اجتماعی، فرهنگی و مذهبی از یک جامعه به جامعه دیگر متفاوت است. برای مثال، جمهوری اسلامی ایران مجازات قصاص را در راستای اجرای عدالت و حقوق بشر ارزیابی کرده و آن را نشأت گرفته از احکام قانونی اسلام می‌داند. وجود اختلافات نظری و بین‌الذہانی تاکنون موجب شده که دو طرف با چالشی به نام حقوق بشر در روابط دوجانبه مواجه باشند. اعضای اتحادیه اروپا بارها اقدام به انتشار بیانیه و اعلامیه‌های مختلف و سخنرانی در مجامع بین‌المللی علیه وضعیت حقوق بشر در ایران کرده‌اند. در مقابل، جمهوری اسلامی ایران نیز با ابزارهای مختلف نظیر گفتگوهای حقوق بشری با اروپایی‌ها، در راستای رفع سوء تفاهمات و پاسخ‌گویی به اعلامیه اتحادیه‌های اروپا، تلاش کرده تا عامل حقوق بشر را به عنوان اصلی در ایجاد واگرایی در روابط دو طرف، تضعیف کند. (عباسی، ۱۳۹۲: ۳۸)

نسبت به حقوق بشر دو نگاه وجود دارد:

۱. نگاه نظام اروپایی حمایت از حقوق بشر.

۲. نگاه به حقوق بشر در نظام جمهوری اسلامی ایران.

این موضوع در مواردی در اظهار نظر مسئولان مختلف ایرانی و اروپایی مطرح شده است که از جمله آن، موضع سخنگوی سابق وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران است که می‌گوید: «در برخی از موضوعات، تفاوت دیدگاه‌های زیادی با اتحادیه اروپا داریم که بخشی از این موضوع به تفاوت ارزش‌ها در منطقه و کشور ما با ارزش‌های حاکم در اروپا بر می‌گردد که این موضوع مسائل حقوق بشری را نیز شامل می‌شود.» (یورونیوز فارسی، ۱۶/۰۴/۲۰۱۸-iran)

در واقع بر پایه اسناد موجود می‌توان گفت که اتحادیه اروپا با رویکرد منفی و موشکافانه به بررسی مسائل حقوق بشر در ایران به‌ویژه در حوزه زنان پرداخته و حساسیت بیش از حد آن در قبال ایران، سؤال برانگیز است و همین موضوع باعث شده تا روابط در حوزه‌های گوناگون فی‌مابین ایران و اتحادیه اروپا گسترش نیابد و همواره با چالش مواجه باشد.

اتحادیه اروپا در حالی از وضعیت بد حقوق زنان در ایران انتقاد می‌کند که به تفاوت‌های فرهنگی و دینی دو نظام توجه نمی‌کند. به عنوان نمونه، در یکی از قطع‌نامه‌های حقوق بشری اروپا علیه جمهوری اسلامی ایران، پارلمان اروپا در سال ۲۰۱۹، از مقام‌های جمهوری اسلامی خواسته است تا مدافعان حقوق زنان را که علیه حجاب اجباری اعتراض کرده‌اند، بدون قید و شرط آزاد کنند. (بزرگمهری، ۱۳۹۲: ۱۰۲)



هرچند حقوق بشر به ظاهر، به عنوان یکی از مبانی وجودی اتحادیه اروپا عنوان شده و کشورهای اروپایی سعی می‌کنند تا برای خود در پی‌ریزی و طرح این مسئله در عرصه بین‌الملل نقشی سنتی تعریف نمایند، اما در روابط با ایران پس از انقلاب اسلامی، بهره‌گیری اتحادیه اروپا از حقوق بشر، بیشتر تابع منافع آنان به عنوان ابزاری در جهت فشار علیه ایران بوده و عوامل متعددی در روابط حقوق بشری ایران و اروپا مؤثر می‌باشد. نمونه این فشار حقوق بشری اتحادیه اروپا علیه جمهوری اسلامی را می‌توان در تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال ۱۳۹۷ و شهادت و ترور سردار سلیمانی، فرمانده عالی‌رتبه نظامی جمهوری اسلامی ایران با حمایت کشورهای اروپایی مطرح کرد. موضوعی که حتی در سال ۲۰۲۰ و در گزارش خانم اگنس کالامارد، گزارشگر سازمان ملل متحد در امور اعدام‌های خارج از روال قانونی، مورد انتقاد قرار گرفت و وی اعلام کرد که یک مقام بلندپایه ایران که یک کشور با حق حاکمیت است، هدف قرار گرفت. در حالی که این اقدام، بر اساس هیچ‌یک از موازین حقوق بین‌الملل و منشور سازمان ملل قابل توجیه نیست. (تابناک/۱۷۳۳۶۴)

لازم به ذکر است که اتحادیه اروپا نیز همچون آمریکا، تحریم را به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی خود به کار می‌برد و شاید اتحادیه اروپا از این جهت از آمریکا پیش‌گام‌تر نیز باشد؛ زیرا این اتحادیه در صدد است تا اهداف خود را بیش‌تر با اتکا بر قدرت نرم، پیش‌برد تا با استفاده از قدرت سخت و نیروهای مسلح و به همین دلیل تحریم، همواره به عنوان یکی از ابزارهای اصلی توسط اتحادیه اروپا مورد استفاده قرار گرفته است.

تحریم‌ها و اقدامات اروپا، با رویکرد حقوق بشری آن‌ها در تضاد است و شاهد بوده‌ایم که در مورد جمهوری اسلامی ایران، اتحادیه اروپا بارها به بهانه فشار برای اجرای سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ در ایران یا محکوم کردن اعدام در کشورمان یا حمایت از مردم و گروه‌های مقاومت توسط جمهوری اسلامی ایران در کشورهای مختلف، تحریم‌های مختلفی را علیه نظام اسلامی وضع کرده است. از جمله این تحریم‌ها، تحریم دارو و تجهیزات پزشکی به‌ویژه در دوران اوج همه‌گیری بیماری کرونا در ایران یا تحریم دسترسی ایران به منابع پولی خود در کشورهای مختلف است که باعث شده بر مردم و به‌ویژه اقشار آسیب‌پذیر، فشار مضاعف و کلان اقتصادی وارد شود. این موضوع قطعاً نقض حقوق بشر و مصداق جنایت در سطح بین‌الملل است.



به طور کلی، منطق راهبردی آمریکا و اتحادیه اروپا و متحدانش در پیشبرد زنجیره سه‌گانه اتهام‌آفرینی علیه جمهوری اسلامی ایران، بر این فرض استوار است که اگر بتوانند به عنوان نمونه از طریق اتهام‌زنی‌های حقوق‌بشری و تروریسم فشار بیاورند، در موضوع هسته‌ای و موضوعات موردنظر بعدی نیز می‌توانند امتیاز کسب کنند و این بیشترین تمرکز سیاست خارجی دولت آمریکاست که همواره بر زنجیره سه‌گانه تروریسم، تهدید هسته‌ای و نقض حقوق بشر تکیه کرده و در این پندار واهی، اتحادیه اروپا نیز از او پیروی می‌کند. هر چند به یقین می‌توان اظهار داشت که دلیل این اتهام‌آفرینی‌ها همراهی نکردن ایران با سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مجموعه غرب به رهبری آمریکاست. بررسی طرح اتهام حقوق‌بشر توسط غرب و ورود به این موضوع در مورد کشورهای مختلف، نشان دهنده این است که در هر مقطعی که منافع آن‌ها اقتضا کند، به بررسی حقوق‌بشر در هیچ کشوری، حتی به شکل قطع‌نامه نمی‌پردازند، اما اگر منافع آن‌ها مدنظر باشد، از این موضوع به عنوان یک ابزار سیاسی برنده استفاده کرده و می‌کنند.

تعامل اتحادیه اروپا با کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس

کشورهای اروپایی و منطقه خاورمیانه به‌خصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس، از گذشته پیوندهای عمیق اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی با یکدیگر داشته‌اند. هر چند، اروپا نسبت به بازیگری در زمینه امنیت در خاورمیانه شدیداً محدود شده، اما می‌تواند به لحاظ اقتصادی و عمدتاً استراتژی امنیتی، نفوذ گسترده‌ای در منطقه داشته باشد، اگر چه که این نفوذ، خود مشروط به ثبات منطقه است. از سویی، اتحادیه اروپا یک بلوک تجاری پرتنوع است که به شکل گسترده‌ای به صدور محصولات ساخته شده، وابسته می‌باشد. ضمن این‌که، اقتصاد کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، تحت سلطه بخش انرژی است و در واقع، نفت و نفت خام، ۹۵ درصد از صادرات کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس را به خود اختصاص می‌دهد. کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس به‌ویژه عربستان سعودی، علاوه بر همکاری‌های سیاسی، اقتصادی و تجاری، از نقطه‌نظر نظامی نیز دارای روابط دو جانبه‌ای با کشورهای عضو اتحادیه اروپا هستند. در این راستا، اتحادیه اروپا به عنوان دومین مصرف‌کننده انرژی جهان، برای افزایش اثرگذاری بر تحولات بین‌المللی و منطقه‌ای، تأمین ثبات منطقه‌ای و رفع نیازهای خود، اقدام به برقراری روابط نهادی و توسعه آن با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس



در زمینه‌های مختلف از جمله انرژی کرده است. همکاری در حوزه انرژی و امنیت انرژی، از مهم‌ترین بخش‌ها در روابط طرفین بوده و به‌رغم برخی چالش‌ها، دستاوردهایی برای آن‌ها به همراه داشته است. همچنین توسعه این روابط، موجب حمایت متقابل شورا و اتحادیه از سیاست‌ها و اقدامات یکدیگر از جمله در چالش با ایران همانند طرح اروپا برای تحریم در صنعت نفت و گاز ایران و نیز پذیرش تعهداتی از سوی شورا در زمینه افزایش تولید و صادرات نفت برای توسعه این تحریم‌ها شده است.

منطقه خلیج فارس در معادلات بین‌المللی از اهمیت بسیاری برخوردار است و می‌توان گفت اروپا با نگاهی منفعت‌محور، در صدد است تا ثبات، عدم دخالت در امور داخلی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و تکیه بر اهمیت انرژی و ژئوپلیتیکی را سرلوحه سیاست خارجی خود در رابطه با کشورهای مذکور قرار دهد. سکوت در مقابل سرکوب مردم در بحرین و عربستان، دلیلی بر این مدعاست. به عبارتی اروپا، الگوی ایالات متحده آمریکا در خصوص شورای همکاری را در پیش گرفته و سیاست خارجی هنجارمحور، جایگاه چندانی به‌خصوص در وضعیت بحران مالی ندارد. در حوزه خلیج فارس، اروپا سیاستی منافع‌محور و ارزش‌محور را با اولویت منافع استراتژیک دنبال خواهد کرد، زیرا منافع اروپا از طریق سیاست منافع‌محور که با استراتژی، انرژی و پیوندهای تجاری اقتصادی گره خورده است، تأمین خواهد شد. (علی‌خانی، ۱۳۹۱: ۱۰۹)

اتحادیه اروپا به‌عنوان یک بازیگر مهم اقتصادی - سیاسی، برای ارتقاء موقعیت جهانی، تأمین نیازها و تسهیل مناسبات سیاسی و اقتصادی خود، به گسترش روابط نهادی با کشورها و مناطق مهم جهان از جمله خلیج فارس اقدام کرده است. از طرفی اروپایی‌ها می‌توانند با نزدیک شدن به خلیج فارس از طریق چارچوب‌های جدید مبتنی بر ائتلاف‌های محوری که به مسائل خاص می‌پردازد، توازن قدرت را به نفع خود تغییر دهند و به پاسخ‌گویی به بحران‌های مهم کمک کنند.

در عین حال کشورهای اروپایی که عادت کرده بودند تحت چتر آمریکا در منطقه فعالیت کنند، تلاش کرده‌اند با نظم منطقه‌ای چندقطبی در حال ظهور، هماهنگ شوند و به آرامی تأثیر شبکه‌های سیاسی و منابع مالی دولت‌هایی نظیر قطر، عربستان و امارات را بپذیرند. برای دولت‌های اروپایی که متوجه هستند که منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا از جهات بسیاری برای منافع آن‌ها اهمیت دارد، این وضعیت ناپایداری است. بی‌ثباتی در این منطقه، تهدیدی جدی برای اقتصاد، انرژی و امنیت فیزیکی اروپا است. این امر در مشاجره آمریکا و ایران روشن است که محور آن برنامه جامع اقدام مشترک است



که اروپایی‌ها به مذاکره در خصوص آن کمک کردند. این مشاجره می‌تواند به تنش نظامی میان این دو قدرت مهم تبدیل شود. گسترش مناقشه در کشورهایی که در آن‌ها برخی بازیگران شورای همکاری خلیج فارس مانند لیبی و یمن که از قابلیت‌های تغییر بازی برخوردارند، می‌تواند اروپا را مجبور کند با یک تهدید تروریستی روبه‌رشد و حتی یک بحران جدید پناهندگی، روبرو شود. فرسایش امنیت دریایی در خلیج فارس و سواحل یمن، تهدید اختلال در شبکه‌های تجاری اروپا را به همراه دارد. اروپا باید برای پاسخ به رقابت مخرب برای نفوذ میان دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس، متحدان و دشمنانشان در منطقه، راه‌های جدیدی پیدا کند. آن‌ها فکر می‌کنند که می‌توانند با نزدیک شدن به خلیج فارس از طریق چارچوب‌های جدید مبتنی بر ائتلاف‌های محوری که به مسائل خاص می‌پردازد، توازن قدرت را به نفع خود تغییر دهند و به پاسخ‌گویی به بحران‌های مهم کمک کنند. (سایت شورای روابط راهبردی خارجی،

<https://www.scfr.ir/fa/?p/122361>

کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به‌رغم استقلال، اختیار و قدرتی که در تصمیم‌گیری و عمل کردن دارند، تحت تأثیر و نفوذ نظام کلان بین‌المللی و قدرتهای بزرگ هستند. بر این اساس، نظامهای منطقه‌ای و دولت‌های عضو آنها، از یک طرف از عوامل درون منطقه تأثیر می‌پذیرند و تحت تأثیر کنش و واکنش‌های درون منطقه‌ای قرار دارند و از طرف دیگر، تحت تأثیر نظام بین‌المللی و قدرتهای فرامنطقه‌ای به‌سر می‌برند. از این‌رو، تغییرات و تحولات در مناطق و کشورهای آنها، تحت تأثیر قدرتهای بزرگ و سیاست‌های آنها قرار می‌گیرند. برخی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، برداشت متفاوتی از امنیت با ایران دارند، یعنی آن‌ها امنیت و ثبات خود را در باقی ماندن زیر پرچم آمریکا و اروپا در چارچوب امنیتی همکاری با غرب ارزیابی می‌کنند.

سیاست حقوق بشری اتحادیه اروپا در قبال کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس

شورای همکاری خلیج فارس همان‌گونه که از ترکیب آن بر می‌آید، چون مشتمل بر حضور حاکمان غیردمکراتیک است و در سطح داخلی، اکثر کشورهای عضو آن، طبقه خاصی از اشراف و شاهزادگان و وابستگان به حکام هستند که بر همه امور سیطره دارند، طبیعتاً مباحث مربوط به حقوق انسانی، اصلاً نه دغدغه این نهاد بوده و نه حتی در سطح ظاهری و تاکتیکی بروز داشته است. به عبارت دیگر هیچ‌گاه در این نهاد، اقدامی برای اتخاذ رویکردهای مشترک از جهت اصلاح نحوه حکمرانی و رعایت حقوق بشری



صورت نگرفته است، بلکه بالعکس این زمینه را فراهم ساخته که به نام شورای همکاری خلیج فارس هر یک از دولت‌های عضو، امکان سرکوب داخلی و استمرار حاکمیت خود را تضمین نمایند. بحرین در میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، بدترین وضعیت را از لحاظ وضعیت حقوق بشری دارد. سرکوب شدید مخالفان و فعالان سیاسی، برخورد شدید با آزادی بیان، تخریب اماکن مقدس، سلب تابعیت از مخالفان و زندانی کردن آنها و... همه از مواردی است که رژیم منامه در میان سکوت کشورهای غربی علیه مردم این کشور، مرتکب می‌شود.

عربستان سعودی نیز یکی دیگر از ناقضان اصلی حقوق بشر در کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس محسوب می‌شود. البته برخورد با آزادی بیان و فعالان سیاسی در این کشور، پس از تحولات گسترده بهار عربی شدت گرفت و حتی انتقادات برخی مجامع بین‌المللی را نیز به دنبال داشت. در این میان، رژیم آل‌سعود با گروه‌های مخالف در شرق این کشور که اکثراً از شیعیان هستند، برخورد بسیار خشونت‌آمیزی داشته است. (عباسی، ۱۳۹۷: ۱۲۰)

البته مشاهده شده که سازمان دیده‌بان حقوق بشر و برخی نهادهای حقوق بشری وابسته به سازمان‌های بین‌المللی یا نهادهای حقوق بشری اتحادیه اروپا (در مواردی که البته با منافع سیاسی اتحادیه اروپا هم مغایرت نداشته)، انتقادات شدیدی از رویکرد حقوق بشری کشورهای عربی حوزه خلیج فارس داشته و آن‌ها را به رعایت نکردن شاخص‌های حداقلی در این زمینه متهم کرده‌اند. عدم رعایت استاندارد ثابت اتحادیه اروپا در قبال رعایت حقوق بشر در کشورها، به منافع آن‌ها باز می‌گردد. با این اوصاف، در بررسی وضعیت حقوق بشر در کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، می‌توان به وضوح نقض حقوق زنان، اقلیت‌های مذهبی و کارگران و نیز شکنجه و اعدام مخالفان را در منجرکننده‌ترین شکل ممکن مانند گردن زدن شاهد بود.

طی مدت بیش از سه سال پس از انقلاب‌های عربی، سرکوب، زندان، شکنجه و اعدام شیعیان در این کشورها با چشم‌پوشی علنی غربی‌ها همراه بوده و در مقابل، مجموعه غرب بر پیوندها و اتحادهای راهبردی خود با این کشورهای عربی دیکتاتوری، تأکید کرده است. اقدام عربستان در صدور حکم اعدام برای شیخ نمر باقر النمر، روحانی شیعه و قتل فجیع جمال خاشقچی، مخالف حکومت، نمونه اخیر رویکرد سعودی‌ها علیه مخالفان سیاسی است. این شرایط در حالی تداوم دارد که مجموعه غرب به رهبری آمریکا، نگاهی کاملاً سیاسی به موضوعات داخلی ایران دارد و به جای انتخاب گزارشگر ویژه



حقوق بشر برای کشورهای عربی از جمله عربستان و بحرین، در کمال شگفتی برای ایران گزارشگر ویژه انتخاب کرده است. (الوندی، ۱۳۹۳: ۶۲)

ریاض علاوه بر نقض حقوق بشر علیه شهروندان خود و شهروندان خارجی در داخل کشور و منطقه، بانی یا حامی گروه‌های تروریستی بسیاری چون القاعده، داعش، منافقین، الاحوازیه و ... در منطقه و جهان است که جنایات فراوانی علیه مردم افغانستان، عراق، سوریه، یمن و ایران انجام داده‌اند. ضمن این که کشورهای حوزه خلیج فارس در دهه‌های اخیر، فضای آرامی را پشت سر گذاشته و به کمک آن، به رشد و توسعه اقتصادی رسیده‌اند؛ لذا حفظ این فضا، برای آنان از هر چیز مهم‌تر به نظر می‌رسد. وقوع اتفاقاتی که برهم زنده این فضا باشد، امکان صادرات نفت از خلیج فارس و نیز سرمایه‌گذاری‌های خارجی در این مناطق را به خطر می‌اندازد، حتی اگر این وقایع، کشتار مردم بی‌گناه در کشور همسایه باشد. بنابراین، سکوت این کشورها در برابر جنایات حقوق بشری حاکم در بحرین، یمن و ... را می‌توان تابعی از معادلات اقتصادی دانست که تبعات امنیتی نیز در بر دارد.

ترس از سرایت چنین اعتراضاتی به این کشورها یا قدرت گرفتن شیعیان در بحرین و تغییر مناسبات به نفع همسایه شمالی آن یعنی ایران، از دیگر دلایل سکوت در برابر نقض حقوق بشر در بحرین و یمن است. رفتارهای دوگانه غرب در مورد معیارهای حقوق بشری و دموکراسی، اولین بار نیست که مشاهده می‌شود. به نظر می‌رسد که غرب از رفتارهای دوگانه خویش در این رابطه، اهداف سیاسی دارد. برای مثال، اتحادیه اروپا چین را به عنوان بزرگ‌ترین رقیب اقتصادی خود به نقض حقوق بشر متهم می‌کند و ایران را با وجود دموکراسی مشخص آن که در موارد گوناگون به خوبی جلوه کرد، متهم ردیف اول نقض حقوق بشر دانسته و تحریم می‌کند، اما در برابر متحدین خود، همیشه سکوتی معنادار داشته است. نمونه بزرگ آن عربستان است که بزرگ‌ترین ناقض حقوق بشر در خاورمیانه محسوب می‌شود، اما هرگز تحریم نشده و مورد فشار قرار نگرفته است، زیرا مناسبات امنیتی و اقتصادی گسترده‌ای با ایالات متحده دارد. در این رابطه، در سفر ترامپ به عربستان، قراردادهای عظیمی با مبالغ هنگفت بسته شد که به خوبی محوریت اقتصادی روابط فی‌مابین را مشخص می‌کند.

به نظر می‌رسد با وجود نقض‌های آشکار حقوق بشری در کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، اتحادیه اروپا در این باره رفتاری نرم نشان می‌دهد و اتهامات، انتقادات و گزارش‌های مختلف سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی حقوق بشری مبنی بر نقض حقوق بشر در قالب بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها و قطع‌نامه‌ها



علیه کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بیشتر جنبه صوری دارد و در سایر ارتباطات و تعاملات اتحادیه اروپا با سایر کشورها خللی وارد نمی‌سازد. (گلشن‌پژوه، ۱۳۹۴: ۷۲)

مستولان کشورهای عضو اتحادیه اروپا از جمله انگلستان، بارها اعلام کرده‌اند که نگرانی‌ها در مورد نقض حقوق بشر در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، مانع روابط اتحادیه اروپا با این کشورها نیست. اتحادیه اروپا به رغم نقض‌های آشکار حقوق بشری در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، رفتاری سخت همراه با قطع مناسبات سیاسی و دیپلماتیک را انجام نمی‌دهد و صرفاً با صدور بیانیه، قطع‌نامه و گزارشاتی که بیشتر جنبه تصنعی دارد، انتقادات خود را نسبت به این کشورها ابراز می‌دارد. از مهم‌ترین موارد نقض حقوق بشر در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس می‌توان به بازداشت‌های غیرقانونی و طولانی مظنونین، قوانین تبعیض‌آمیز در مورد زنان، ممنوعیت فعالیت احزاب سیاسی، ممنوعیت آزادی بیان، محدودیت آزادی‌های مدنی، فقدان استقلال قضایی، قاچاق و خشونت علیه زنان اشاره کرد.

در عین حال در سطح بین‌المللی، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، اغلب اتحادیه اروپا را به خاطر حمایت کم خود از ادغام اقتصاد کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در بازارهای جهانی سرزنش می‌کنند. برای سال‌ها، دولت‌های اتحادیه اروپا دسترسی معاف از عوارض برای پتروشیمی را از خلیج فارس مسدود کرده‌اند. این مسئله عمدتاً ناشی از اعمال نفوذ شدید برخی از اتحادیه توسط تولیدکنندگان نفت در اروپا است که به طور فعال علیه آزادسازی تجارت بسیج شده و به نظر می‌رسد این موضوع برای حفظ وجهه اتحادیه اروپا است که ادعای حمایت از مسئله حقوق بشر را دارد. (Colombo, 2013: 1)

مقایسه موضع‌گیری اتحادیه اروپا در قبال ایران و کشورهای عربی خلیج فارس در موضوع

انرژی اتمی

موضع اتحادیه اروپا در قبال جمهوری اسلامی ایران

از سال ۲۰۰۰ میلادی، بحث و اختلاف نظر بر سر برنامه هسته‌ای ایران، روابط میان این کشور و اتحادیه اروپا را تحت الشعاع قرار داده است. هدف راهبردی اتحادیه اروپا در جریان این اختلاف نظر، همواره دستیابی به یک توافق جامع مبتنی بر مذاکره و درازمدت بوده است که بتواند با استفاده از این



توافق و به عنوان و با پوشش ایجاد و بازگردان اعتماد در جامعه جهانی نسبت به ماهیت صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای ایران، اهداف خصمانه خود را علیه جمهوری اسلامی ایران پیاده کند.

در ارتباط با پرونده هسته‌ای ایران، اتحادیه اروپا، به عنوان بازیگر اصلی تلاش کرد تا با اتهامات واهی همچون حمایت از تروریسم، شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی، ناقض حقوق بشر و در نهایت تلاش برای دست‌یابی به بمب اتم، ایران را در منطقه و جهان خطرناک جلوه داده و این کشور را از جامعه جهانی جدا و منزوی نمایند. در مرحله بعد، براساس همین الگوی امنیتی، با اعمال تحریم‌های سنگین، تهدید به گزینه نظامی و تحریک و دسته‌بندی کشورهای منطقه و جهان علیه ایران، راه را برای رسیدن به اهداف سلطه‌جویانه خود هموار سازند. در عین حال، اتحادیه اروپا با ظاهرسازی در زمینه پذیرفته شدن حق مشروع ایران در استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای در چارچوب پیمان منع گسترش تسلیحات هسته‌ای، ایران را تحت شدیدترین بازرسی‌ها و نظارت‌ها و محدودسازی فعالیت‌های نظامی و موشکی قرار داد. این اهداف سیاسی اعلام شده از سوی اتحادیه اروپا، با اهداف اعلام شده از سوی آمریکا در مورد برنامه هسته‌ای ایران تفاوتی ندارد، اما اتحادیه اروپا در ابتدا تاکتیک متفاوتی را نسبت به آمریکا در پیش گرفته بود. از همان نخستین روزهای پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷، خصومت و سوءظن متقابل، ویژگی بارز روابط میان ایران و آمریکا بوده و آمریکا همواره کوشیده تا ایران را منزوی و مهار کند، اما ضمن در پیش گرفتن رویکردی کم‌تر تقابلی، کوشیده‌اند از طریق وارد کردن ایران به عرصه روابط تجاری و دیپلماتیک، بر سیاست‌های داخلی و خارجی این کشور تأثیر بگذارند. (قائم‌پناه، ۱۳۹۵: ۱۲۸)

به عبارت دیگر، آمریکایی‌ها نقش پلیس بد و اروپایی‌ها نقش پلیس خوب را بازی می‌کردند. در نهایت این دو نقش، در آغاز دهه ۲۰۱۰ میلادی به یکدیگر پیوستند و اتحادیه اروپا به تبعیت از آمریکا، مسیر وضع تحریم‌های شدید اقتصادی علیه ایران و تعلیق اغلب اشکال همکاری با این کشور را در پیش گرفت، اما از زمان امضای برجام در سال ۲۰۱۵، اعضای اتحادیه اروپا و نهادهای وابسته به این اتحادیه، به شدت به دنبال ایجاد تعاملات اقتصادی و راهبردی با ایران بوده‌اند، حال آن‌که آمریکا رویکرد بسیار محتاطانه‌تری را اتخاذ کرده است. روابط ایران با اروپا، همواره شاهد مجموعه‌ای از فراز و نشیب‌ها بوده است، اما به طور کلی، روابط تهران با اتحادیه اروپا و برخی اعضای این اتحادیه، گرم‌تر از روابط این کشور با ایالات متحده است.



در واقع، جمهوری اسلامی ایران، از همان ابتدای اختلافات در بحث هسته‌ای، با شناخت مشکل که همان کارشکنی‌های انگلستان و غرب در مسئله هسته‌ای بوده، درصدد شناخت علل و عوامل این مشکل برآمد. در این میان، فقدان تجهیزات لازم در داخل از یک سو و تکیه بیش از حد به دانش هسته‌ای کشورهای صاحب این توانایی از سویی دیگر، علت این بحران معرفی گردید؛ لذا در ادامه، جمهوری اسلامی ایران با تأکید بر توانایی و دانش مهندسان و دانشمندان هسته‌ای داخل، در پی حل و فصل بحران فناوری هسته‌ای خود برآمد، لیکن انگلستان و برخی دیگر از کشورهای اروپایی با اعمال برخی توطئه‌های سیاسی، سعی در ایجاد بحران‌های دیگری در مسئله هسته‌ای جمهوری اسلامی نمودند. اضافه شدن ایران اسلامی به جمع معدود کشورهای دارای فناوری غنی‌سازی اورانیوم و تولید سوخت هسته‌ای، به‌رغم تحریم‌های شدید غرب، ایران را به یک الگو برای تمامی کشورهای اسلامی در حال توسعه و جهان سوم تبدیل می‌کند. این چیزی است که به معنای به چالش کشیده شدن نظم موجود در روابط بین‌الملل است و انگلستان و هم‌پیمانان غربی نمی‌توانند آن را تحمل کنند. در حالی که جمهوری اسلامی ایران از نظر حقوقی تمام موازین قانونی هسته‌ای را تاکنون رعایت نموده و فعالیت‌های هسته‌ای آن مطابق معاهده منع گسترش بوده، اما بی.بی.سی فارسی و رسانه‌های گوناگون غربی، اصرار ویژه‌ای دارند که هم‌چنان ایران را در انجام تعهدات و عمل به برجام، غیرقابل اتکا دانسته و غیرقابل اعتماد نشان دهند. در این رابطه، مسئولان سیاسی اتحادیه اروپا و رسانه‌ها، به دفعات این‌گونه القاء کرده‌اند که مهم‌ترین مسئله در موضوع هسته‌ای ایران، مسئله امنیت جهانی و تهدید سلاح اتمی است و به همین دلیل است که کشورهای بزرگ در سطح وزرای خارجه به مذاکرات پیوسته‌اند.

از مهم‌ترین دلایلی که از سوی اتحادیه اروپا به عنوان خطرهای ایران هسته‌ای به دنیا معرفی می‌شود عبارتند از این‌که اتحادیه اروپا معتقد است که امنیت خاورمیانه و سایر کشورهای منطقه به‌ویژه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، به واسطه ایران اتمی، حتماً دچار چالش‌های جدی می‌شود و ایران با استفاده از قدرت اتمی و بهره‌مندی از نیروهای وفادار به انقلاب اسلامی در کشورهای مختلف منطقه مانند بحرین و یمن، به عنوان کشور آشوبگر و سرکش، می‌تواند امنیت کل دنیا را با استفاده از تروریسم و سلاح اتمی رو به نابودی ببرد و لذا ایران باید در منطقه و ساخت سلاح اتمی، کنترل شود. اتحادیه اروپا اعلام کرده که ایران هسته‌ای می‌تواند امنیت انرژی، نفت، کشتیرانی و اقتصاد را با چالش جدی مواجه کند و همین موارد، منجر به کاهش امنیت در سرزمین‌های اشغالی (رژیم صهیونیستی) و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و ایجاد تنش در اقتصاد بین‌الملل خواهد شد. (زاهدی، ۱۳۹۵: ۴۰)



درعین حال، از نگاه اروپا، حتی امضای توافق برجام یک توافق مشروط بوده و هست که با هدف مهار جمهوری اسلامی و بلند پروازی‌های هسته‌ای ایران به شکلی مؤثرتر از آنچه تاکنون انجام داده‌اند، تنظیم شده و هرگونه افزایش حجم مبادلات تجاری، جنبه فرعی دارد. برجام، میزان انعطاف‌پذیری افراد یا شرکت‌های آمریکایی و اروپایی را در مقایسه با زیرمجموعه‌های غیرآمریکایی، مگر در مورد همکاری در زمینه تدوین سیاست‌ها و رویه‌های مرتبط با رعایت قوانین تحریم‌ها، افزایش نمی‌دهد، اما بدون تردید، از نگاه ایران، هدف اصلی از امضای معاهده برجام، پیوستن مجدد این کشور به اقتصاد جهانی بوده است.

سیاست‌های آمریکا و اروپا تا زمان دست‌یابی کشورهای گروه ۵+۱ به توافق ژنو، لوزان و وین، مبتنی بر چالش‌های امنیتی بوده است. علت اصلی چنین چالش‌هایی را باید تغییرات ایجاد شده در موازنه قدرت منطقه‌ای و مخالفت بازیگران مؤثر سیاست جهانی با الگوهای رفتاری ایران ارزیابی کرد. الگوی کنش راهبردی آمریکا در فرایند برنامه جامع اقدام مشترک مبتنی بر نشانه‌هایی از دیپلماسی اجبار برای محدودسازی قدرت راهبردی ایران بوده است. روندهای مدیریت بحران در روابط ایران با کشورهای ۵+۱ بر اساس نشانه‌هایی از دیپلماسی هسته‌ای شکل گرفته است. چنین فرایندی نتوانست اهداف راهبردی آمریکا را تأمین نماید. خروج دونالد ترامپ از برجام، نشانه چنین وضعیتی است. در چنین شرایطی و بر اساس نگرانی‌های امنیتی ژئوپلیتیکی ناشی از توان موشکی جمهوری اسلامی ایران، مجاورت جغرافیایی کشورهای اروپایی با ایران را می‌توان از مهم‌ترین دلیل استمرار حضور اروپا در برجام قلمداد نمود. دیپلماسی هسته‌ای به عنوان روندی محسوب می‌شد که زمینه‌های آن در الگوی تفکر مقامات جدید سیاست خارجی ایران وجود داشت. از دید این سیاست‌مداران، بحران‌های ایجاد شده در کشور غیرضروری بوده و ایران باید از سازوکارهای همکاری جویانه در روابط با قدرت‌های بزرگ استفاده نماید. اگرچه مذاکرات هسته‌ای اولیه میان ایران و آمریکا از سال ۲۰۱۲ آغاز شده بود، اما برنامه جامع اقدام مشترک، بیشترین امتیازات راهبردی را برای اروپا به وجود آورد؛ به گونه‌ای که مطالبات ایران که معطوف به پایان تحریم‌های اقتصادی بود، علی‌رغم برچیدن داوطلبانه هسته‌ای، مغفول باقی ماند.

(بردیبار، ۱۳۹۵: ۱۰۸)

دلیل اصلی خروج آمریکا از برجام را می‌توان فشار لابی صهیونیسم و کشورهای عربی، عدم تغییر رفتار ایران در منطقه و نبود هیچ‌گونه امتیاز اقتصادی به نفع آمریکا پس از برجام، قلمداد کرد. دولت



ایران در سال ۱۳۹۳ درصد بود تا زمینه‌های گذار از بحران هسته‌ای را از طریق سازوکارهای مربوط به همکاری‌های چندجانبه به وجود آورد، در حالی که نتایج حاصل از برنامه جامع اقدام مشترک، برای ایران سازنده نبود. در چنین فرایندی، دیپلماسی هسته‌ای نتوانست روند جدیدی را شکل داده و تأثیر خود را بر الگوهای حل و فصل منازعه و مدیریت بحران به جا گذارد. خروج امریکا از برجام که به تعبیر مقامات کاخ سفید هیچ بهره اقتصادی برای آن‌ها نداشته و امتیازات اقتصادی آن در جیب اروپا رفت، خود گواه این مدعاست.

در این رابطه، هدف اصلی آقای روحانی، رئیس جمهور ایران اسلامی از انعقاد قرارداد برجام، عبور از محدودیت‌های بین‌المللی بود که تحقق آن با چالش‌های جدی همراه شده، زیرا نادیده گرفتن الگوهای سیاست بین‌الملل که مبتنی بر نشانه‌هایی از آنارشی است، زمینه‌های تداوم تحریم‌های اقتصادی و راهبردی علیه ایران را به وجود آورده است. دیپلماسی هسته‌ای توانست برخی زیرساخت‌های لازم برای تحقق اهداف ایران و جهان غرب را در فضای برنامه جامع اقدام مشترک به وجود آورد، اما تحقق این امر در فضای سیاست عملی شکل گرفته، با چالش‌های جدی همراه بوده است. هدف اصلی دیپلماسی هسته‌ای ایران در دوران حسن روحانی، در راستای پایان دادن به تحریم‌های اقتصادی آمریکا و کشورهای عضو شورای امنیت سازمان ملل بوده است. کشورهای جهان غرب نیز نسبت به مسئله گریز هسته‌ای ایران نگران بودند. به این ترتیب، دیپلماسی هسته‌ای، معطوف به دو هدف بنیادین برای ایران و قدرت‌های بزرگ بود. اگر روند توافق ایران و کشورهای ۵+۱ ماهیت توازن داشت و سهم اقدامات عملی هر یک از طرفین به صورت گام به گام همراه با ضمانت اجرایی حقوقی الزام و البته انتفاع امنیتی و اقتصادی طرفین مشخص می‌شد، دونالد ترامپ به راحتی نمی‌توانست از برنامه جامع اقدام مشترک خارج شده و مشارکت امریکا با روند دیپلماسی هسته‌ای را متوقف نماید. در نگرش کشورهای غربی، ریشه‌های بحران هسته‌ای براساس الگوها و برنامه‌های توسعه قابلیت هسته‌ای ایران تحلیل شده است. کشورهای جهان غرب به این موضوع اشاره دارند که اگر کشور ایران، قابلیت خود را ارتقاء دهد، در آن شرایط از انگیزه لازم برای گریز هسته‌ای برخوردار خواهد شد. هدف اصلی اروپا را باید کاهش قدرت و قابلیت هسته‌ای ایران دانست. (طباطبایی، ۱۳۹۷: ۱۱۲)

این نکته هم مهم است که چون اروپا وابستگی زیادی به آمریکا دارد و واشنگتن با معرفی ایران به عنوان تهدیدی امنیتی برای شهروندان کشورهای مختلف، به دنبال امنیتی ساختن برنامه هسته‌ای ایران



و در نهایت فراهم ساختن زمینه لازم برای برخورد با ایران آن هم فراتر از هنجارهای موجود در نظام بین‌الملل است، این سیاست آمریکا بدون هیچ تردیدی با همراهی فراوان از سوی اتحادیه اروپا دنبال شد و در مراحل مختلف پرونده هسته‌ای، اروپا اهداف فوق را هماهنگ با آمریکا دنبال کرد. خروج آمریکا از برجام، تأثیر به‌سزایی در سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال ایران داشت و با این اتفاق، اروپا تمام تلاش خود را کرد تا برجام را منهای آمریکا ادامه دهد، اما در مورد برجام چند مسئله مطرح است:

۱. تحریم‌های مالی، بانکی، نفت و انرژی است که از سوی آمریکا بر ایران تحمیل می‌شود؛

۲. تحریم‌هایی که آمریکا برای خریداران نفت ایران در نظر گرفته است؛

۳. سیاست‌های دوگانه اتحادیه اروپا مبنی بر حفظ برجام از یک‌سو و استفاده از برجام برای تغییر رفتار ایران در منطقه از سوی دیگر.

این مسائل سبب شد تا اروپا در ابتدا برای حفظ برجام، یک کانال مالی برای حفظ تعامل تجاری با ایران و دور زدن تحریم‌های آمریکا اجرا کند، اما گذشت زمان ثابت کرد که سه کشور فرانسه، آلمان و انگلیس نه تنها در مورد سازوکار مالی به توافق نهایی نرسیده‌اند، بلکه هنوز نتوانسته یکی از کشورهای عضو را بیابند که حاضر باشد میزبانی مقر «ابزار هدف ویژه SPV» را بپذیرد. همچنین این سازوکار مالی در ازای پول نفت ایران، صرفاً برخی کالاهای مورد نیاز کشور را تأمین می‌کند. رفتار اروپا نشان‌دهنده وقت‌کشی است که بر اساس آن بتواند سیاست‌های خود را برای عملی شدن کانال مالی بر ایران تحمیل نماید. از یک طرف، اروپا از انجام تعهدات خود ذیل برجام از جمله آغاز مبادلات بانکی با هدف بازگرداندن درآمدهای ارزی مردم ایران طفره رود و از طرف دیگر، اکثر کشورهای اروپایی به خاطر حجم بالای مبادلات اقتصادی و تجاری با ایالات متحده آمریکا، حاضر به همکاری با سه کشور فرانسه، آلمان و انگلیس برای حفظ برجام نیستند. به‌ویژه این‌که بیشتر کشورهای اروپایی در تحریم‌های آمریکا علیه ایران مانند شرکت در تحریم سوخت‌رسانی علیه ایران مشارکت داشتند. بنابراین، آنچه که از برجام عاید ایران شد، وقت‌کشی اتحادیه اروپا در حفظ برجام بود که منتهی به تحریم ایران توسط آمریکا و صرف زمان برای تکمیل خواسته‌های خود از جانب ایران شد. بعد از شهادت حاج قاسم سلیمانی توسط آمریکا و همراهی اتحادیه اروپا در این ترور ناجوانمردانه، ایران شتاب بیشتری به کاهش تعهدات برجامی خود - که با خروج آمریکا از برجام و عدم اجرای تعهدات برجام توسط اروپا، شروع شده بود - داد. البته ایران



هم‌چنان اعلام کرد که در عین حال، همکاری با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را ادامه خواهد داد، اما باز هم این اروپایی‌ها بودند که در راستای استانداردهای دوگانه، مجدداً علیه فعالیت هسته‌ای ایران در سازمان انرژی اتمی، قطع‌نامه‌ای صادر کردند.

موضع اتحادیه اروپا در قبال کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس

رویکرد هسته‌ای جدید کشورهای خلیج فارس در حالی اتخاذ می‌شود که این کشورها از مدت‌ها قبل، گزینه هسته‌ای را رد کرده بودند. اکثر این دولت‌ها، پیمان‌هایی برای جلوگیری از گسترش تسلیحات کشتار جمعی از جمله پیمان عدم اشاعه (NPT) و پروتکل‌های مربوط به آن را امضا کرده‌اند. پنج کشور از شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، واجد شرایط پروتکل (SQP) هستند که تقریباً بر فعالیت هسته‌ای صفر دلالت دارد. هیچ کدام از این دولت‌ها، هیچ گونه رآکتور هسته‌ای نداشته و فاقد تأسیسات هسته‌ای می‌باشند. بسیاری از کشورهای منطقه خاورمیانه در سال ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ به دفتر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در وین مراجعه کرده و خواهان آغاز برنامه‌های هسته‌ای خود شدند. در حالی که علاقه به انرژی هسته‌ای در سطح جهانی رو به افزایش است، این اشتیاق در خاورمیانه به طور غیر معمولی تقویت شده است. جوامع عرب در حال حاضر در تحولات منطقه‌ای و موضوع هسته‌ای، کاملاً با استراتژی آمریکا و اتحادیه اروپا هم‌سو هستند. چنان که عربستان ادعا کرده که ایران با افزایش قدرت و پیشبرد برنامه موشکی و هسته‌ای، در حال تقویت نفوذ خود در منطقه است و این نفوذ را برای سایر کشورها خطرناک می‌داند.

عبدالرحمان عطیه، دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس، در دسامبر سال ۲۰۰۶، تصمیم مشترک دولت‌های شورای همکاری برای تأسیس برنامه تحقیقات هسته‌ای را اعلام کرد. بلافاصله دبیرخانه شورای همکاری خلیج فارس، مذاکراتی را با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در راستای کسب تأیید و حمایت از این طرح آغاز کرد. در همین زمان، تعدادی از دولت‌های شورای همکاری به صورت منفرد و جداگانه، مذاکرات موازی با آژانس را برای تعقیب برنامه هسته‌ای غیرنظامی ملی خود آغاز نمودند. دو برنامه تحقیقاتی شورای همکاری و برنامه هسته‌ای غیرنظامی ملی، عزیمت روشنی از سیاست هسته‌ای سنتی این کشورها را نشان می‌دهد که هنوز هم دنبال می‌شود. از زمان اعلام تأسیس برنامه‌های هسته‌ای غیرنظامی، دولت‌های شورا در آغاز پروژه‌های طراحی شده، به سرعت عمل کرده‌اند. در مارس سال



۲۰۰۸، دو کشور امارات متحده عربی و بحرین، توافق‌نامه‌های همکاری انرژی هسته‌ای را با فرانسه و آمریکا امضا کردند. (خبرگزاری فارس/۱۷۱۰۲۵۰۴۶۹)

برخی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در سال‌های اخیر، قراردادهایی در زمینه استفاده از انرژی هسته‌ای با دیگر کشورها امضا کرده‌اند که چین نخستین و مهم‌ترین گزینه آن‌ها است. اما برخی دیگر از کشورها، هم‌چنان نظر به سوی کشورهای غربی دارند و خواستار مشارکت این کشورها در تأسیس نیروگاه‌های هسته‌ای کشورشان می‌باشند. از جمله این‌که در سال ۲۰۰۸ میلادی، فرانسه در مورد ارائه تجهیزات لازم برای تأسیس دو نیروگاه، قراردادهایی را با امارات متحده عربی و توافق‌نامه‌های مشابهی را با قطر امضا کرده است. گفتنی است عربستان سعودی به غیر از چین، از فرانسه هم برای مشارکت در راه‌اندازی نیروگاه‌های این کشور دعوت به عمل آورده است.

با این اوصاف، منطقه خلیج فارس آهسته‌آهسته به سوی هسته‌ای شدن می‌رود و نگرانی‌ها از مسابقه تسلیحاتی در آینده، بسیار محتمل است. تمام شواهد موجود، حکایت از این مطلب دارد که کشورهای عربی خاورمیانه، در اندیشه هسته‌ای شدن هستند. عربستان سعودی در آستانه ساخت و بهره‌برداری از چند نیروگاه هسته‌ای با همکاری آمریکا است. امارات نیز با آمریکا پیمان هسته‌ای امضا کرده و از سوی دیگر، کویت نیز با فرانسوی‌ها و روس‌ها برای یک پیمان هسته‌ای به توافق رسیده است. برآیند این تحولات اتمی نشان می‌دهد که سرانجام پای قدرت‌های بزرگ هسته‌ای به منطقه باز خواهد شد و این به معنای آغاز رقابت‌های هسته‌ای در منطقه خواهد بود؛ لذا به نظر می‌رسد منطقه خلیج فارس در آینده نزدیک شاهد به‌کارگیری فناوری هسته‌ای برای تولید انرژی خواهد بود که بی‌تردید این موضوع تأثیرات زیادی در حوزه‌های راهبردی، اقتصادی، سیاسی، محیط‌زیست و... در منطقه خلیج فارس برجای خواهد گذاشت. بر همین اساس به نظر می‌رسد که بررسی ابعاد این فعالیت‌ها و تأثیرات آن بر مناسبات سیاسی - اقتصادی و توازن قدرت در منطقه، بسیار حائز اهمیت خواهد بود، اما مهم‌ترین مسئله در مورد پی‌گیری توانمندی هسته‌ای توسط کشورهای عربی، الگوهای رفتاری آنان است که در انطباق با سیاست‌های کلان آمریکا و اتحادیه اروپا قرار دارد. آمریکا و متحدانش تا مدت‌ها با هدف حفظ برتری رژیم صهیونیستی در منطقه، راهبرد عدم اشاعه و جلوگیری از کسب دانش هسته‌ای توسط سایر کشورها را پی‌گیری می‌کردند. رهبران کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس و رژیم صهیونیستی از همان ابتدای امر با امضای برجام مشکل داشتند و معتقد بودند که مسائل منطقه‌ای نیز باید در هر گونه راه‌حلی برای



بحران در نظر گرفته شوند و عدم رسیدگی به این مسئله در برجام، صرفاً قدرت ایران را بیشتر کرده و نفوذ آن را در سراسر منطقه افزایش می‌دهد. رهبران کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس بر این باور بودند که توافق هسته‌ای، ایران را به حمایت بیشتر از بازیگران غیردولتی در مغایرت با منافع این کشورها، ترغیب می‌کند. یک سری اتفاقات کلیدی از جمله بهار عربی در سال ۲۰۱۱ به بعد، جنگ سوریه و ظهور داعش در عراق و سوریه که در سال‌های اولیه این دهه، رخ داده بودند و به سال‌های پیش از برجام باز می‌گشتند، نگرانی‌ها درباره نفوذ فزاینده ایران در کشورهای منطقه را بیشتر کرده بودند. (انديشکده راهبردی

تبیین/tabyincenter.ir)

مصادق بارز استانداردهای دوگانه غرب در سیاست خارجی مشترک در این جا خود را نشان می‌دهد که اتحادیه اروپا و آمریکا به این نتیجه رسیدند که برای جلوگیری از تبدیل شدن ایران به عنوان یک الگوی موفق به دلیل کسب برتری جمهوری اسلامی در کامل کردن چرخه سوخت، ایران هسته‌ای را با معاهده‌ای موسوم به برجام محدود کنند، ولی در عین حال، برای این که سلطه بیشتر خود را در منطقه خلیج فارس افزایش دهند، حاضر شدند سیاست منع دستیابی سایر کشورها شکست بخورد و تغییر راهبرد دهند و طی چند سال، سایر کشورهای عربی خلیج فارس که سیاست‌های هم‌سو با غرب دارند، با شرایط ویژه به انرژی هسته‌ای دسترسی یابند و به این ترتیب رقبای منطقه‌ای ایران را هم مجهز کنند تا فشار بیشتری بر ایران وارد شود و در عین حال، ایران با فشار بیشتر، حاضر به پذیرش شرایط غرب شده و از یک کشور انقلابی، به کشوری نرمال تبدیل شود.

از سال‌های ۲۰۰۵ - ۲۰۰۶ به این سو، آمریکا و اتحادیه اروپا با تغییر راهبرد، به شرط انصراف از غنی‌سازی، متعهد گردیدند تا از برنامه‌های هسته‌ای کشورهای عربی حمایت نمایند. هدف آمریکا از این راهبرد، در واقع اعمال فشار بیشتر بر ایران و ارائه یک الگوی جدید از هسته‌ای شدن بدون در اختیار داشتن چرخه سوخت و حق غنی‌سازی بود. به همین دلیل، این راهبرد مورد استقبال کشورهای عربی با پشتتازی امارات قرار گرفت. اولین پیامد راهبردی این تغییر دیدگاه و سیاست غرب، توسعه هژمونی آمریکا و اتحادیه اروپا در منطقه خلیج فارس است. به‌ویژه این که این موضوع با نگرش مبتنی بر «تجارت امنیت» ترامپ، هم‌سو می‌باشد که طی آن آمریکا از همه دولت‌هایی که سیاست خود را در چارچوب استراتژی ائتلاف دنبال می‌کنند، به صراحت می‌خواهد تا برای تأمین امنیت خود، بایستی هزینه آن را پرداخت نمایند. در سطح منطقه‌ای، مهم‌ترین پیامد رشد هسته‌ای اعراب، حرکت به سوی ایجاد



توازن در مقابل جمهوری اسلامی است. هرچند به نظر نمی‌رسد کشورهای عربی توانمندی تکنولوژی هسته‌ای بومی را کسب کنند یا به سوی ساخت سلاح هسته‌ای پیش روند، اما با این حال، دست‌یابی به صنعت هسته‌ای می‌تواند حاکی از تقابل کشورهای عربی خلیج فارس علیه ایران باشد؛ لذا هسته‌ای شدن امارات و سعودی، کمک فراوانی به تغییر طراز قدرت این کشورها داشته و با افزایش قدرت بازدارندگی این کشورها، توازن قوای منطقه‌ای را در مسیر دلخواه این کشورها با تغییراتی مواجه می‌سازد.

(جعفری‌نژاد، ۱۳۹۳: ۲۲۳)

نکته مهم این است که تحت فشار قرار دادن ایران برای کنار گذاشتن غنی‌سازی با هدف تضعیف قدرت ایران، از جهات مختلف صورت می‌گیرد و در عین حال، توسعه برنامه هسته‌ای عربی چون می‌تواند به عنوان یک موضوع عملیات روانی و دیپلماسی عمومی تخریبی علیه ایران به کار رود، از منظر سیاست خارجی اتحادیه اروپا، مورد تأیید است. برنامه‌های گسترده انرژی هسته‌ای که عمدتاً با توجیه تولید انرژی صورت می‌گیرد، کاملاً در چارچوب راهبردی آمریکا برای بهره‌برداری کشورها از انرژی هسته‌ای با شرط وانهادن حق غنی‌سازی و پذیرش محدودیت‌های دیگر قرار دارد. به نظر می‌رسد این موضوع در سطوح مختلف در قالب تقابل راهبردی با جمهوری اسلامی ایران تعریف می‌شود. در عین حال اخباری مبنی بر تعامل و توافق رژیم صهیونیستی با امارات متحده عربی در خصوص مقابله با برنامه هسته‌ای ایران منتشر شده که مطلب فوق را تأیید می‌کند. درخواست کشورهای عربی خلیج فارس از اتحادیه اروپا و آمریکا در مذاکرات هسته‌ای این بوده که هدف مذاکرات آینده، باید یک توافق چارچوبی باشد که شامل مجموعه‌ای از مراحل باشد که در آن هر گام شامل امتیازاتی از ایران است که با مشوق‌ها یا امتیازاتی از گروه ۵ + ۱ مطابقت دارد. مذاکرات باید بر ایجاد زمینه برای یک توافق طولانی‌مدت متمرکز شود که احتمالاً چندین سال طول خواهد کشید.

برخی اقدامات در مذاکرات اولیه، شایسته اولویت هستند. اولین مورد، تعهد ایران برای سرپوش گذاشتن بر تمام عملیات غنی‌سازی در ۷۵ درصد و توقف نصب سانتریفیوژهای اضافی در نیروگاه غنی‌سازی قم است. ایران همچنین می‌تواند نگران ابعاد نظامی تلاش‌های هسته‌ای گذشته خود باشد که باید در این باره ایران کنترل شود. (Albrigh، ۲۰۱۲: ۲۰)



جمع‌بندی دلایل استانداردهای دوگانه اتحادیه اروپا در قبال ایران و کشورهای حاشیه

خلیج فارس

در این بخش لازم است یک‌بار دیگر اشاره شود که سیاست خارجی و امنیتی مشترک در شیوه اتحادیه اروپا، برای پاسخ به چالش‌های خارجی بر اساس منافع و ارزش‌های مشترک است. بنابراین مفهوم، سیاست خارجی مشترک با استناد به مفهوم منافع مشترک شکل می‌گیرد و منافع مشترک نیز از ارزش‌های مشترک ناشی می‌شود که اتحادیه اروپا برای ترویج و دفاع از آن در صحنه بین‌المللی تلاش می‌کند. همچنین پیمان ماستریخت، اهداف سیاست خارجی و امنیتی مشترک یعنی ابزارهایی که اتحادیه اروپا می‌تواند به کمک آن‌ها به اهدافش دست یابد را برمی‌شمارد. براساس همین روش اتخاذ شده در سیاست خارجی مشترک اتحادیه اروپا و اجرای پیمان ماستریخت، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به شرط اساسی عضویت در اتحادیه اروپا تبدیل شده و نقض جدی و دائمی آن می‌تواند به تعلیق عضویت کشور مورد نظر منجر شود. به عبارت دیگر، حقوق بشر، یکی از اهداف سیاست خارجی و سیاست امنیتی مشترک اتحادیه اروپا به‌شمار می‌رود.

اروپا دارای یکی از منسجم‌ترین ترتیبات منطقه‌ای حقوق بشر در سراسر جهان است و احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به‌عنوان یکی از اهداف اصلی سیاست خارجی و امنیتی اتحادیه اروپا قرار داده شده است. بر این مبنا، با وجود این که به نظر می‌رسد حقوق بشر باید در هر دو سیاست داخلی و خارجی اتحادیه اروپا نقش مهمی ایفا نماید، اما شاهدیم علی‌رغم اعلام این سیاست رسمی از سوی اتحادیه اروپا که با هدف کسب قدرت چانه‌زنی و کسب پرستیژ بین‌المللی دنبال می‌شود، اتحادیه اروپا سیاست‌های دوگانه‌ای را - که در مواردی حتی مغایر با اصول و ارزش‌های اشاره شده در سیاست خارجی مشترک خودشان می‌باشد - اتخاذ کرده است. سیاست حقوق بشری اتحادیه اروپا به دلیل روابط سیاسی، تجاری، اقتصادی و فرهنگی متفاوت با کشورهای مختلف به‌ویژه ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، به صورت متعارض و دوگانه پی‌گیری می‌شود.

همان‌طور که در این مقاله نیز مطرح شد، اتحادیه اروپا و کشورهای عضو به‌طور مناسب، نسبت به مسائل مختلف سرکوب خشونت‌آمیز مخالفان و محدود شدن حقوق آزادی بیان و تجمعات صلح‌آمیز در کشورهای عربی خلیج فارس واکنش نشان نداده و به‌طور علنی، خواستار آزادی فعالان حقوق زنان، خبرنگاران، مدافعان حقوق بشر و منتقدان دولت در امارات، بحرین، کویت و عربستان سعودی نشده‌اند.



برخلاف آنچه که در ظاهر گفته می‌شود که بر اساس منشور اتحادیه اروپا، حقوق بشر سنگ بنای سیاست خارجی مشترک در روابط بین‌الملل این اتحادیه با سایر کشورها محسوب می‌شود، اما اعضای اتحادیه اروپا همواره در مذاکرات سیاسی - حقوق بشری با مقامات ایرانی، در راستای نیل به اهداف و اغراض سیاسی خود، از وضعیت حقوق بشر در ایران انتقاد کرده و مبتنی بر قوانین داخلی خود و با توجه به وضعیت نابسامان حقوق بشری اتحادیه، خواستار بهبود این وضعیت در ایران شده‌اند!

آن‌ها مواردی نظیر اعدام، قصاص و مسائلی از این قبیل را جزئی از دغدغه‌های حقوق بشری خود عنوان می‌کنند، بدون این‌که شرایط دینی، فرهنگی، تاریخی، مذهبی و سنتی ملت ایران را در نظر بگیرند و این نقطه همان نقطه چالش برانگیز جمهوری اسلامی ایران با غربی‌ها است. جمهوری اسلامی ایران اجرای بسیاری از هنجارهای حقوق بشری را بسته به شرایط اجتماعی، فرهنگی و مذهبی از یک جامعه به جامعه دیگر متغیر و متفاوت می‌داند. برای مثال، جمهوری اسلامی ایران مجازات قصاص را در راستای اجرای عدالت ارزیابی کرده و آن را نشأت گرفته از احکام قانونی اسلام می‌داند. وجود اختلافات نظری این چنینی، موجب شده تا دو طرف با چالشی به نام حقوق بشر در روابط دوجانبه مواجه باشند. اعضای اتحادیه اروپا بارها به بهانه حقوق بشر، هسته‌ای و موشکی و نیز به بهانه‌های مختلف دیگر، اقدام به انتشار بیانیه و اعلامیه و صدور قطع‌نامه‌های مختلف حقوق بشری در مجامع بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران کرده‌اند.

عملکرد اتحادیه اروپا در زمینه حقوق بشر نیز دچار تناقض‌های آشکار است و حرف و عمل بیشتر کشورهای این اتحادیه، بیانگر نوعی دوگانگی است که با ابهامات جدی مواجه است. غربی‌ها در جایی تروریسم را بد می‌دانند و در جایی دیگر از تروریست‌ها حمایت می‌کنند.

در رابطه با کشورهای مورد بررسی در این پژوهش (جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس)، می‌توان به این نتیجه رسید که اتحادیه اروپا با توجه به نوع روابط با این کشورها و با توجه به منافع مشترک یا تعارض منافع خود با این کشورها، برخورد دوگانه‌ای داشته است، به گونه‌ای که حقوق بشر به ابزاری جهت مداخله در امور داخلی این کشورها تبدیل شده و نوع روابط اتحادیه با این کشورها را تحت تأثیر قرار داده است. در رابطه با جمهوری اسلامی ایران، می‌توان به این نتیجه رسید که به دلیل این‌که سیاست‌های این کشور هم‌راستا با سیاست‌های اتحادیه اروپا نبوده و دارای منافع مشترک زیادی نیستند و حتی در برخی موارد در رابطه بین این اتحادیه و جمهوری اسلامی ایران، تعارض منافع و تنش مشاهده



می‌شود، حقوق بشر دستاویزی برای اتخاذ سیاست‌هایی توسط اتحادیه اروپا شده، به گونه‌ای که در مواردی منجر به دخالت در امور داخلی جمهوری اسلامی ایران به بهانه عدم رعایت موازین حقوق بشری گردیده که با واکنش و ناراضیاتی مقامات حکومت و دولت جمهوری اسلامی ایران مواجه شده است.

همچنین این اتحادیه در قالب نهادهای مختلف خود از جمله پارلمان اروپا و کمیسیون اروپا نیز در مقاطع زمانی متفاوت، گزارش‌ها، بیانیه‌ها و قطع‌نامه‌هایی علیه جمهوری اسلامی ایران صادر کرده است. همه این موارد نشان‌دهنده این مطلب است که اتحادیه اروپا به منظور دستیابی به اهداف خود و تحت تأثیر قرار دادن سیاست‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی ایران، از حقوق بشر به عنوان ابزاری برای دستیابی به منافع و خواسته‌های خود استفاده کرده است. این در حالی است که جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با کشورهایی مانند عربستان سعودی، این حقوق را تا حد بسیار زیادی رعایت کرده و به بسیاری از کنوانسیون‌های بین‌المللی مربوط به حقوق بشر پیوسته است.

در رابطه با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس نیز می‌توان گفت که اتحادیه اروپا به دلیل روابط ویژه‌ای که با این کشورها دارد، از جمله تأمین انرژی مورد نظر این اتحادیه و همچنین بازار پرسود این کشورها برای فروش تسلیحات و جنگ‌افزارهای تولید شده در برخی کشورهای قدرتمند اتحادیه و به طور کلی بالا بودن روابط در کلیه زمینه‌ها، نقض جدی و مستمر حقوق بشر توسط این کشورها از جانب اتحادیه اروپا نادیده گرفته شده است، به گونه‌ای که مسئله حقوق بشر در رابطه این اتحادیه با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، در اولویت قرار ندارد. این در حالی است که در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، حقوق بشر به طور جدی و مستمر در دوران متعدد، نقض شده است. برای مثال می‌توان به نقض حقوق زنان، حقوق کودکان، حقوق اقلیت‌ها (به ویژه شیعیان)، حقوق مهاجران یا حقوق اتباع خارجی (کارگران خارجی مشغول در عربستان سعودی)، آزادی بیان و آزادی مطبوعات اشاره کرد.

ضمن این که از سوی اتحادیه اروپا، اقدامات عملی و جدی در راستای برخورد با نقض حقوق بشر در این کشورها صورت نگرفته است. اگر چه در مواردی محدود، قطع‌نامه‌ها و اعتراضاتی توسط اتحادیه اروپا برای نقض حقوق بشر در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس صادر شده و با همین فشارهای اندک سیاسی و فشار افکار عمومی جهان، دولت عربستان و سایر کشورهای خلیج فارس اقدامات محدودی را انجام داده‌اند، ولی این اقدامات ناکافی بوده یا در حد بیانیه و حرف باقی مانده و به قانون تبدیل نشده و هم‌چنان نقض گسترده حقوق بشر در این کشورها به وضوح قابل مشاهده است.



روابط کشورهای اتحادیه اروپا با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس، علی‌رغم نقض گسترده حقوق بشر در این کشورها، همچنان در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی با اتحادیه اروپا پابرجا بوده و حتی در مواردی نیز گسترش یافته است.

در بخش سیاست متناقض و دوگانه اتحادیه اروپا درباره ایران هسته‌ای و کشورهای عربی هسته‌ای، همان‌طور که اشاره شد از همان ابتدای بحث شروع به کار جمهوری اسلامی ایران برای دست‌یابی به صنعت هسته‌ای با اتکا به توان داخلی که حق مسلم ایران است، اتحادیه اروپا خود را به عنوان طرف اصلی برای حل و فصل اختلافات معرفی کرد و تلاش زیادی برای ممانعت ایران از دست‌یابی به صنعت هسته‌ای و در نهایت عدم دسترسی به چرخه کامل سوخت هسته‌ای را دنبال و در نهایت با امضای معاهده برجام، تعهدات سنگینی از ایران برای کاهش دسترسی ایران به سوخت هسته‌ای و عدم رشد صنعت هسته‌ای ایران دریافت کرد، اما در عین حال، این اتحادیه به بهانه حمایت از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در برابر ایران هسته‌ای، برخلاف اصول و سیاست‌های اتحادیه اروپا، مجوز ارائه و انتقال صنعت هسته‌ای به کشورهای شورای همکاری خلیج فارس را صادر کرد و با اتخاذ سیاست‌های مغرضانه، طی حدود ده سال، قراردادهای زیادی برای ارتقاء صنعت هسته‌ای با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس امضا و حتی در برخی موارد نیز عملیاتی شد که برخی از آن‌ها در مقاله مورد اشاره قرار گرفت. همه این موارد در حالی رخ داده است که فتوای رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در تحریم ساخت سلاح هسته‌ای در سازمان ملل متحد ثبت شده و ایران بارها اعلام کرده که به دنبال ساخت سلاح هسته‌ای نیست.



منابع

۱. آقاعلی‌خانی، مهدی، (۱۳۹۱)، «بررسی روابط اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج فارس از منظر امنیت انرژی و تأثیر آن بر ایران»، فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۸.
۲. امیری جیرنده، فرزاد، (۱۳۸۹)، «از هلسنکی تا لیسبون: شکل‌گیری یک سیاست خارجی - امنیتی و دفاعی مشترک اتحادیه اروپا»، فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۱۲.
۳. امینیان، بهادر، (۱۳۹۴)، «نقش امنیتی اتحادیه اروپا در عرصه بین‌الملل: ضرورت‌ها و چالش‌ها»، فصل‌نامه آفاق امنیت، شماره ۲۷.
۴. بردبار، احمدرضا، (۱۳۹۴)، «نقش انگلستان در ایجاد چالش‌های هسته‌ای ایران بر اساس نظریه امنیت جمعی»، فصل‌نامه مطالعات راهبردی بسیج، سال هجدهم، شماره ۶۶.
۵. بزرگمهری، مجید، (۱۳۹۲)، «چالش حقوق بشر در روابط اتحادیه اروپا با جمهوری اسلامی ایران از نگاه اسناد اتحادیه اروپا»، فصل‌نامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، شماره ۷.
۶. توحیدفام، محمد، «۱۳۹۰»، «تأثیر ساختار سیاست خارجی اتحادیه اروپا بر روابط خارجی ایران با کشورهای عضو»، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال بیست‌وپنجم، شماره ۲.
۷. جعفری نژاد، مسعود، (۱۳۹۳)، «تأثیر برنامه هسته‌ای ایران بر نظام امنیت منطقه‌ای خاورمیانه (خلیج فارس) با تأکید بر نظریه رئالیسم تهاجمی»، فصل‌نامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره ۲۰.
۸. دهقانی فیروزآبادی، جلال، «نظریه نهادگرایی نئولیبرال و همکاری‌های بین‌المللی»، مجله سیاست خارجی، سال ۱۲، شماره ۳.
۹. زاهدی، نسا، (۱۳۹۵)، «تأثیر برجام بر همکاری‌های امنیتی اتحادیه اروپا و ایران»، فصل‌نامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ششم، شماره ۲۰.
۱۰. زمانی، سیدقاسم، (۱۳۹۵)، «ظرفیت‌ها و موانع اتحادیه اروپا در ایجاد تعهدات مستقیم حقوق بشری برای شرکت‌های فراملی»، فصل‌نامه مطالعات حقوقی، دوره ۶، شماره ۱.
۱۱. سلطانی نژاد، احمد، (۱۳۹۵)، «رویکرد اتحادیه اروپا به مسئله هسته‌ای ایران»، فصل‌نامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره ۱.
۱۲. صفاری‌نیا، مهزاد، (۱۳۹۸)، «نظام حقوق بشر اتحادیه اروپا در تعاملات فراملی؛ از نظر تا عمل»، فصل‌نامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۹، شماره ۳.
۱۳. طارمی، کامران، (۱۳۹۳)، «بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با اتحادیه اروپا در سه دهه اخیر»، پژوهش‌نامه روابط بین‌الملل، دوره ۷، شماره ۲۸.



۱۴. طباطبایی، سیدمحمد، (۱۳۹۷)، «دیپلماسی هسته‌ای ایران و اروپا و تأثیر آن بر امنیت بین‌الملل با تأکید بر خروج امریکا از برجام»، فصل‌نامه آفاق امنیت، سال یازدهم، شماره ۳۹.
۱۵. عباسی اشلقی، مجید، (۱۳۸۸)، «مطالعه نظری سیاست خارجی دوجانبه اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران»، فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۸.
۱۶. عباسی، مجید، (۱۳۹۲)، «نقش حقوق بشر در واگرایی سیاسی جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا»، فصل‌نامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال دوم، شماره ۵۰.
۱۷. عباسی، مجید، (۱۳۹۷)، «سیاست حقوق بشری اتحادیه اروپا، مطالعه تطبیقی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی»، فصل‌نامه سیاست خارجی، سال سی و دوم، شماره ۲.
۱۸. علی‌خانی، مهدی، (۱۳۹۱)، «بررسی روابط اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج فارس در موضوعات جزایر سه‌گانه و پرونده هسته‌ای ایران و تأثیر آن بر جمهوری اسلامی ایران»، فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، سال هشتم، شماره ۲۰.
۱۹. قامت، جعفر، (۱۳۹۵)، «پیامدهای توافق هسته‌ای بر روابط جمهوری اسلامی ایران و اتحادیه اروپا»، فصل‌نامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال نهم، شماره ۳۵.
۲۰. قائم‌پناه، صمد، (۱۳۹۵)، «نقش برجام در توسعه روابط اتحادیه اروپا و ایران»، فصل‌نامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هفتم، شماره ۲۷.
۲۱. قائم‌پناه، صمد، (۱۳۹۷)، «بررسی روابط اتحادیه اروپا و جمهوری اسلامی ایران در دوره پسا برجام»، فصل‌نامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره ۴۵.
۲۲. قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۹)، «اتحادیه اروپا، هویت، امنیت و سیاست»، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۳. گلشن‌پژوه، محمودرضا، (۱۳۹۴)، «اتحادیه اروپا و حقوق بشر ایران و بحرین: تحلیل مقایسه‌ای»، فصل‌نامه روابط خارجی، سال هفتم، شماره ۴.
۲۴. مجیدی، محمدرضا، (۱۳۹۳)، «موانع و چالش‌های تحقق سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا»، مجله سازمان‌های بین‌المللی، شماره ۷.
۲۵. مرادی، مسعود، (۱۳۹۸)، «تعامل و تقابل در روابط خارجی ایران و اتحادیه اروپا»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۲۵.
۲۶. ناگنت، نیل، (۱۳۸۸)، «سیاست و حکومت در اتحادیه اروپا»، ترجمه محسن میردامادی، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.



۲۷. نقیب‌زاده، احمد، (۱۳۸۲)، «اتحادیه اروپا از آغاز تا امروز»، تهران، نشر قومس.
۲۸. واعظی، محمود، (۱۳۸۷)، «سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا (cfsp)»، تهران، انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

1. Colombo, Silvia and Camilla Committeri. 2013. Need to Rethink the EU-GCC Strategic Relation. Sharaka, no1

2. Hopi, Ozal(2011) "The EU Foreign and Security Policy after the Cold War", Polis Journal, Vol. 6 Win. 2011/12.

3. Albright, David (2012) Iran Talks: What Should Be On the Table? Washington: Council on Foreign Relations, March

<https://www.cfr.org/expert-roundup/iran-talks-what-should-be-table>

